

جامعه

و «مصدق»

نهضت ملی ایران:

حیات دوباره

درسایه سرکوب و مقاومت!

«اگر از طریق آزادی و دموکراسه

نتوانیم کاری بکنیم، از طریق

اختناق و زور و قلدری برای

مردم ناراضه نمی توانیم کاری

انجام دهیم.»



فرکانس جامعه

آگوست کنت

نظریه‌ی نهضت ملی ایران در

ویژه‌نامه‌ی جامعه

۳

نمایندگان سبزوار و

ملی شدن نفت

حزب خراسان سبزوار،

یکه حرکت اعتراضی علیه فضای سیاسی

۳۵

مولانای دکتر مصدق

پدر علم جامعه‌شناسه ایران

هم‌اکنون که در نتیجه کودتای کارآمده، نظامیان دگر گنیم.

۱۹



دانشگاه حکیم سبزواری
مرکز پژوهشی واجتماعی



انجمن علمی علوم اجتماعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجله جامعه/ شماره اول/ زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: انجمن علوم اجتماعی

دانشگاه حکیم سبزواری

مدیر مسئول: سیده سارا ابتکار

سر دبیر: آتنا قوی دوست

صفحه آرا و طراح جلد: سارا قویدل

جامعه

اعضای هیئت تحریر: آتنا قوی دوست، امیرحسین

صاحب الزمانی، سیده سارا ابتکار، جلال جهانگیرزاده،

حسین رجب پور، سجاد عطایی راد، ساحل مرادی

با تشکر از: دکتر حسین قدرتی، دکتر علی

ششتمدی، علی دولت آبادی، سید محمد ابتکار،

الهام شبان، مریم ریاحی

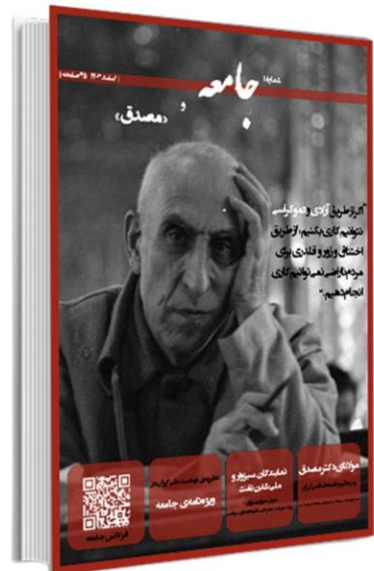
https://t.me/social_journal: آدرس تلگرامی



کانال تلگرامی انجمن علمی علوم
اجتماعی دانشگاه حکیم سبزواری



کانال تلگرامی فرکانس جامعه



جامعه

۲

یادداشت سردبیر

ویژه‌نامه

۳

مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران

یادواره

۱۹

دکتر غلامحسین صدیقی،

پدر علم جامعه‌شناسی ایران

مقاله

۲۴

معمای فرخ کیوانی

دیدگاه

۳۳

نهضت مصدق، ملی‌گرایی یا دولت‌گرایی؟

شایسته است که بشناسید...

۳۵

سبزوار و ملی شدن نفت

کتاب‌کده

تاریخ ایران

۱

کتاب کودتا

تاریخ ایران

۲

کتاب پیدایش ناسیونالیست ایرانی:

نژاد و سیاست بی‌جا سازی

جامعه‌شناسی

۳

کتاب ایده سوسیالیسم

به سوی شکل دموکراتیک زندگی

فرکانس جامعه

۶

آگوست کنت

به نام خداوند مهربان

و اما جامعه ...

در روزگاری سپری می‌کنیم که گاهی لبخند، کمی از آرزوهای ناگفته در بین خاک‌هایی است که ملت نام دارد. همان خاکی که ریشه ما در آن نهفته است و توانسته بذر کوچک را تبدیل به درختی کند که زمان میوه‌های او فرا رسیده است؛ میوه‌هایی که دست رنج خاکی است که با تمام محبتش او را که بذری بیش نبود بغل گرفته و رشد داده است؛ اما گاهی فراموش می‌شود آن خاک... خاکی فراموش می‌شود که تو را پرورش داده و زبان و ملیتِ وطن را برایت به ارمغان گذاشته است.

زمانی که خواستیم نشریه «جامعه» را برای اولین بار در این دانشگاه و برای رشته علوم اجتماعی راه اندازی کنیم، این تصور را نداشتیم که بتوانیم به صورت سازمان یافته اولین شماره نشریه را منتشر کنیم. امیدواریم که توانسته باشیم در راستای رسالت خود و در قبال جامعه، مسیر را درست طی کرده باشیم. خود را موظف می‌دانیم تشکر کنیم از دکتر مصدق و افرادی که ایشان را در مسیرشان همراهی کرده اند و چه بسا فراموش نکنیم سختی‌هایی که ایشان در این مسیر به جان خریده اند. هدف از انتشار این نشریه، برقراری ارتباط دوسویه دیدگاه‌ها و هم‌فکری‌ها درباره موضوعات اجتماعی است که با آن‌ها همه روزه دست و پنجه نرم می‌کنیم. امیدوارم در سال جدید، اتفاق‌های شادمان‌کننده‌ای نصیب ملت و خاک عزیزمان شود.



ویژه‌نامه

مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران

■ امیرحسین صاحب‌الزمانی

پیشگفتار

دکتر مصدق را از شاخص‌ترین افراد در ایران و جهان برای قرن ۲۰ می‌توان نام برد. گروهی دوست‌دار او هستند و عده‌ای از او کینه به دل دارند ولی نمی‌توان این را کتمان کرد که دکتر مصدق و نهضتی که ایشان رهبری کردند مخالف استبداد و استعمار و طرفدار حاکمیت قانون بوده و خواستار مستقر کردن این مفاهیم در فرهنگ ایران بوده است. در این ویژه‌نامه، با برداشت از کتاب مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران نوشته دکتر کاتوزیان و خاطرات دکتر مصدق اثر ایرج افشار به زندگی سیاسی ایشان تا رهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران و درگذشت دکتر مصدق به صورت اجمالی پرداخته ایم و قصد داریم از این راه، نهال شناخت و آگاهی را به دست دانشجویان عزیز برسانیم و باهم ریشه ایران‌مان را بشناسیم.

این ویژه‌نامه، به دست اعضای محترم انجمن علمی علوم اجتماعی جمع‌آوری شده است و ما تمام تلاش‌مان را کردیم که از حقیقت درست تاریخ دور نشویم و حقیقت را بازگو کنیم.

به امید بهترین اتفاق‌ها برای دانشجویان عزیز کشورمان ایران، به خصوص دانشجویان حکیم سبزواری.

از میرزا محمد تا دکتر مصدق السلطنه

مصدق در سال ۱۲۶۱ در یک خانواده با نفوذ و دیوانی به دنیا آمد؛ پدرش میرزا هدایت الله وزیر دفتر و مادرش ملک تاج خانم، نجم السلطنه که از طرف پدری نتیجه فتحعلی شاه می‌باشد.

مصدق پدرش را در ۱۰ سالگی از دست داد و مادرش در زندگی مصدق تاثیر ژرف و پایداری داشته است؛ او زنی قوی و با اراده پولادی که دکتر مصدق همیشه از اندرزهای مادرش در سخنرانی‌ها خود یاد می‌کرد.

دکتر مصدق در سن ۱۹ سالگی با خانم ضیا السلطنه ازدواج کرد. او از همسرش بعد فوت مادر خود یار همیشگی و وفادار خود یاد می‌کرد و از این ازدواج صاحب ۶ فرزند شد. دکتر محمد مصدق بعد مرگ پدرش مستوفی خراسان شد و با سیاست‌های ناصرالدین شاه در اعطای امتیازات به کشورهای بیگانه همیشه مخالفت می‌کرد تا زمانی که ناصرالدین شاه ترور شد و پسرش جای او نشست و در جریان انقلاب مشروطیت حمایت همه جانبه می‌کرد حتی توانست بعد تشکیل مجلس ملی، نماینده طبقه اعیان و اشراف شود اما به دلیل حد نصاب نرسیدن سنش (۳۰ سال) نتوانست وارد مجلس شود.

در اواخر سال ۱۳۲۶ بعد از کودتای محمد علی شاه برای مشروطه، مصدق برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه فرانسه رفت و با تکمیل رساله دکتری خود در آستانه جنگ جهانی اول به ایران بازگشت.

فعالیت‌های علمی، اجرایی و سیاسی

مدرسه حقوق و علوم سیاسی

مصدق به ایران بازگشت.

کشوری که با اعلام بی طرفی درحال نزدیکی به جنگ جهانی بود و فرجامی جز شکست و قحطی نداشت.

سیاسیون و شاعران به دلیل ظلم‌های کشورهای روس و انگلیس و اتحاد ترکیه عثمانی به آلمان به سمت این کشور گرایش پیدا کرده بودند و دوست داشتند با همکاری آلمان وارد جنگ با کشورهای استعمار کننده شوند و برایشان تبلیغ می‌کردند و شعر می‌سراییدند.

مصدق در این زمان فعالیت خاصی نمی‌کرد تنها در مدرسه حقوق و معارف سیاسی تدریس می‌کرد و دانشجویان خود را، برای آینده سرزمین خویش آماده می‌کرد و در مهرماه ۱۲۹۴ شمسی به عنوان کارمند وزارت امور مالیه استخدام شد و وظیفه او تصدیق حواله‌های تامین اعتبار برای ادارات دولتی بود.

کودتای ۱۲۹۹ و پس از آن

کودتای ۱۲۹۹ به دست سید ضیا، رضاخان و حمایت انگلیس اتفاق افتاد. رضاخان دستور خبر این کودتا را به تمام کشور ابلاغ کرد و دکتر مصدق استعفای خود را برای رضاخان فرستاد و از همکاری در دولت رضاخان امتناع کرد؛ تا دوره به قوام رسید و از مصدق خواسته شد وزارت مالیه را بر عهده بگیرد اما او به شرایطی پذیرای این وزارتخانه

بود که افراد سید ضیا، که نفوذی سفارت انگلستان بودند برکنار شوند و در امور خود اختیارات تام داشته باشد ولی به دلیل کم کردنِ حقوق رضاشاه و ولیعهدش، دربار و سنا به او فشار آوردند و در نهایت دکتر مصدق استعفا کرد و به دلیل ادامه فشار ها، او خواستار مهاجرت به سوسیسی شد که با پیشنهاد دوست خود مشیر در دولتتش به وزارت امور خارجه برسد ولی چون از قبل نماینده مردم تهران در مجلس پنجم شده بود؛ به وزرات خارجه رفت و با دخالت کشورهای بیگانه در امور داخلی کشور مبارزه کرد اما به دلیل اختلافات زیاد دولت مشیر با رضا خان، به توصیه دکتر مصدق مشیر استعفا کرد و دکتر مصدق به مخالفت جدی با حکومت رضا خان برخاست.

سرانجام مصدق وارد مجلس پنجم شد و به دلیل سخنرانی های زبان زد خود بین نمایندگان، طرفداران زیادی پیدا کرد در نتیجه حامیان مجلس به دوسته تقسیم شدند: قسمت اول طرفداران آیت الله مدرس که علنا مخالف رضا خان بودند و علیه او اقدامات اساسی انجام دادند و قسمت دوم، دموکرات ها بودند که با پیشرفت استبداد او مشکل داشتند؛ طوری که در روز رای دهی شاهنشاهی رضاخان، آیت الله مدرس بیان کرد: خلاف قانون است و مجلس را ترک کرد ولی مصدق در سخنرانی خود به شرط و شروطی که رضاخان پادشاه مشروطه نشود نه مستبد، زیر نظر مجلس فعالیت کند و پاسخگو باشد، کناره گیری نکرد.

انگلیسی ها تمام تلاش خود را کردند تا رضاخان را به پادشاهی برسانند. در این زمان دکتر مصدق کمسیون معارف را

در مجلس کرد و در همین دوران توانست چندین مقاله راجع به حقوق، قانون اساسی، امور مالی و نحوه رای دهی بنویسد.

هدف دکتر مصدق تقویت و رسیدن به دموکراسی بود و در کنار این ها همیشه با استبداد رضاخان و فعالیت هایش در مجلس مبارزه می کرد و راه حل های معقول تری نسبت به دیگر نمایندگان به رضا خان می داد.

با نزدیک تر شدن به پایان مجلس ششم در سال ۱۳۰۷ و مخالفت های آشکار مصدق علیه رضا شاه، گمان کرد که از ورود او به مجلس هفتم جلوگیری می شود اما مجلس هفتم نه تنها او بلکه آیت الله مدرس، بهار، تقی زاده و خیلی دیگر از مخالفین رضا شاه را تایید نکرد.

مخالفان رضا شاه یک به یک یا کشته می شدند یا به زندان های طولانی مدت می رفتند و یا مجبور به ترک وطن می شدند. مصدق در این اوضاع مجبور شده بود که به زندگی شخصی خود برسد و از ورود به سیاست جلوگیری کند.

تا سال ۱۳۲۰ دکتر مصدق از هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعی خودداری کرد؛ او از نفس مرگ هراسی نداشت ولی از اتفاقاتی که باعث شده بود ملتش در حال نابودی باشند همیشه هراس داشت و اوضاع نابسامان مردم و از دست دادن مادرش به عنوان تنها پشتیبانش سبب شد به بیماری ضعف اعصاب دچار شود.

در نتیجه برای علاج بیماری خویش به آلمان رفت ولی طولی نکشید که به تهران بازگشت زیرا نتیجه مطلوبی در آنجا ندید اما بازگشت وی باعث دست گیری او توسط نیروهای حکومت و رفتن خویش به زندان بیرجند شد. دکتر مصدق چون حال خوبی نداشت و مداوم

خون ریزی می‌کرد او را به تهران بردند و در خانه اش زندانی نگه داشتند و او ادامه حبس خود را تا زمان سقوط رضا شاه در آنجا گذراند.



اشغال و دوره فترت

اشغال کشور به دست نیروهای بیگانه

یک ماه پس از ورود نیروهای متفقین به ایران رضا شاه از کشور خارج شد و پادشاهی را به پسر خود محمد رضا شاه پهلوی سپرد.

هدف اصلی متفقین رساندن نیروها، تجهیزات کامل از طریق راه آهن ایران از جنوب (خلیج فارس) به شمال (دریای خزر) بود. در این شرایط باید کسی به مقام پادشاهی می‌رسید که نوعی ترتیبات سیاسی را می‌چید که هم ایرانیان و هم انگلیس و شوروی او را قبول داشته باشند که در نهایت بر اسم محمد رضا شاه توافق کردند.

مشروطه خواهان قدیمی همچون مصدق و مستوفی با پیشرفت کشور مشکلی نداشتند اما با استبداد حاکمیت مخالف بودند و در نهایت مهم ترین علت سرنگونی رضاشاه همین موضوع بود که برای حفظ سلطنت خود، حاضر به باج دادن بود؛ مانند قرار داد نفتی ۱۹۳۳ که منعقد شد و زمانی که رضاشاه رفت استقلال و آزادی پر طرفدارترین خواسته مردم کشور شد. نهضت ملی، جبهه ملی و دیگر احزاب که از استبداد رضاشاه کناره گرفتند مجدداً وارد عرصه سیاسی و اجتماعی شدند و اتحاد شوروی و انگلیس به باز آمدن احزاب و عدم رقابت میان جبهه تا سال ۱۳۲۴ کمک می‌کردند.

محمد رضا شاه پهلوی زمانی به پادشاهی رسیده بود که اکثر مشروطه خواهان قدیمی از کار کنار کشیده بودند و کسانی مثل دکتر مصدق که هنوز بودند هم، منتقد پادشاهی پهلوی بودند و چون از طرفی در سن ۲۲ سالگی به پادشاهی رسیده بود از خردمندان و باتجربه هایی همچون فروغی و مصدق می‌ترسید که با توطئه آنها پادشاهی خود را از دست بدهد و چون مملکت هم تحت اشغال بود؛ فشار های زیادی از متفقین به او وارد می‌شد و از طرفی تنها راه حل خود برای تسلط به کشور را، نزدیکی به ایالات متحده آمریکا دید.

در کنار حزب توده به تازگی کار خود را آغاز کرده بود و طرفداران زیادی مانند نویسندگانی چون هدایت، آل احمد و ... داشت؛ چون می‌توانستند حرف های خود را آزادانه بیان کنند.



کاخ صافریانی

به دست (مردم)
بهت نمیدانم (کفتر)

۱- این سند بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۲- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۳- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۴- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۵- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۶- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۷- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۸- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۹- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد
۱۰- بهت نمیدانم (کفتر) و این سند را بهت
مردم نمی‌تواند از دست بردارد

www.lichb.org

نهیضت ملی و ملی شدن صنعت نفت

نخست وزیری رزم آرا

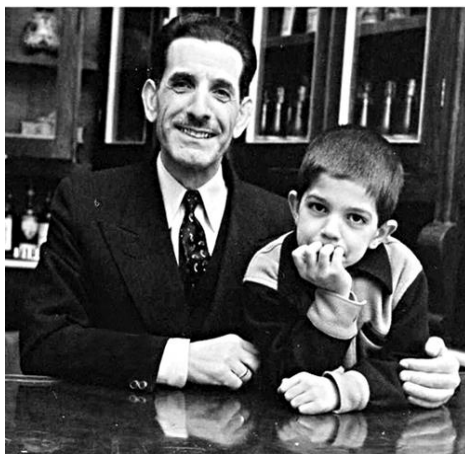
رزم آرا در سن ۴۷ سالگی به نخست وزیری رسید. به گفته ارتشیان، او نسخه بدل رضا شاه بود و محمدرضا شاه پهلوی از قدرت او به شدت می‌ترسید. رزم آرا ذاتاً از دموکراسی خوشش نمی‌آمد و آرزومند یک حکومت مطلقه بود. او شکی نداشت که هرچه برای رزم آرا خوب است، برای ایران هم خوب است. دکتر فاطمی در روزنامه خود چندین بار دیکتاتوری او را نقد کرد و نخست وزیری او را زیر سوال برد.

رزم آرا همانند شاه، دشمن اول خود را دکتر مصدق می‌دانست و حمایت مردم از او، رزم آرا را نگران‌تر می‌کرد. او سعی کرد با

تطمیع کند، ولی دکتر مصدق نپذیرفت و شاه دوست داشت رزم آرا را از قدرت و نخست وزیری خلع کند، ولی این کار سخت بود، چون هم ارتشی‌ها او را قبول داشتند و هم با کشورهای خارجی روابط حسنه داشت. تنها راه، از طریق دکتر مصدق، اخراج او از صحنه سیاست بود که دکتر مصدق باز هم تصدی نخست وزیری را قبول نکرد.

در نهایت رزم آرا در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در مراسم ختم آیت الله فیض در مسجد شاه تهران به دست خلیل طهماسبی، عضو فدائیان اسلام ترور و کشته شد.

بعد از مرگ رزم آرا، حسین علا به نخست وزیری کوتاه‌مدتی رسید. در همین حین، مجلس ملی در روزهای آخر سال ۱۳۲۹، همراه با شور و شادی مردم ایران برای عید نوروز پیش رو، لایحه و طرح پیشنهادی جبهه ملی را تصویب کرد. شاه که از این اتفاق ترس از دست دادن حامی خود، دولت انگلستان را داشت، سید ضیا را خواست و به او پیشنهاد نخست وزیری داد، اما نمایندگان پیش‌دستی کرده و با رای اکثریت دکتر محمد مصدق را به نخست وزیری منصوب کردند.





نظریه نهضت ملی ایران

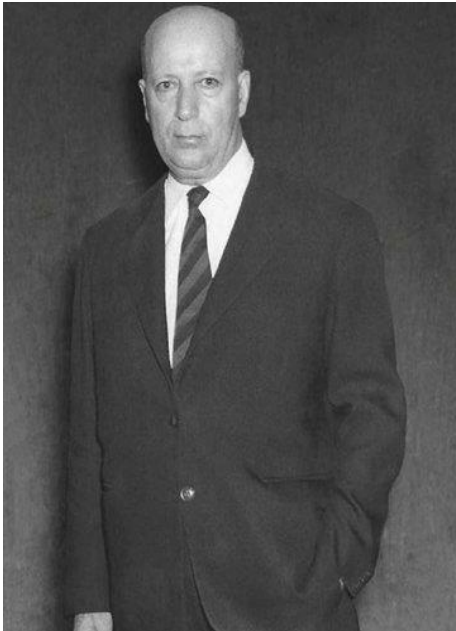
خلیل ملکی

او با تأسیس روزنامه شاهد، جزو هیئت تحریریه آن قرار گرفت و اصلاحات و عبارات سیاسی-اجتماعی را ابداع و وارد زبان سیاسی کشور کرد. در اردیبهشت ۱۳۳۰، حزب زحمتکشان ملت ایران را تشکیل داد و از پایه‌های مهم جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق شد. در آن زمان که جهان به دو اردوگاه سوسیالیسم شوروی و امپریالیسم ایالات متحده آمریکا تقسیم شده بود، خلیل ملکی بدون دخالت این دو اردوگاه به تدوین نظریه نهضت ملی ایران پرداخت.

در آن زمان، دنیا در بلوک شرق به رهبری شوروی سوسیالیستی و بلوک غرب به رهبری آمریکا رهبری می‌شد که ملکی از یک نیروی سوم نام برد؛ نیرویی که نه در دنیای ترومن آزادی را حس می‌کرد و نه اثری از سوسیالیسم شوروی می‌دید. این کشورها از هویت و شخصیت ملی خود دفاع می‌کنند و هدف خود را رهایی از قید استعمار می‌دانند.

نهضت ملی ایران با یک چارچوب نظری تثبیت شده آغاز نشد. این پدیده ایی ایرانی بود که برای تبیین آن از نظریه‌های جدید و مناسبی استفاده می‌شد و با وارد کردن نظریه‌های ایدئولوژیکی و نظری از اروپا گرهی گشوده نمی‌شد. با اوج‌گیری نهضت، لزوم تحلیل، تبیین و غنا بخشیدن به آن بر عهده خلیل ملکی قرار گرفت و این کار با چنان دقت و نوآوری انجام شد که در میان متفکران سیاسی و مدرن ایران بی‌سابقه بود.

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ در خانواده‌ای بازرگان و مرفه در تبریز به دنیا آمد. خانواده او در انقلاب مشروطیت بسیار فعال بودند. خلیل ملکی برای ادامه تحصیل به آلمان فرستاده شد و از همان جا فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد.



این مفهوم بعدها به «نیروی سوم» معروف شد؛ نیرویی که از حاکمیت و رهبران احزاب مانند حزب توده مأیوس شده بود و خواهان استقلال ایران بدون وابستگی به شرق و غرب بود. دکتر مصدق را می‌توان نشانه این نیرو دانست که اثرات آن در دولت مصدق، به صورت اصلاحات وسیع اجتماعی و سیاسی قابل مشاهده است. به عنوان مثال، می‌توان به ورود زنان به کارهای مهم کشوری، روابط حسنه با کشورهای بلوک شرق و غرب و مقابله با فعالیت‌های مخرب داخلی و خارجی بر ضد کشور اشاره کرد.

دوره اول زمامداری دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیر ۱۳۳۱)

هیئت وزرا

نخستین دولت دکتر مصدق، ائتلاف جبهه ملی بود و او اشخاصی مانند سرلشکر زاهدی، که از نزدیکان شاه بود، را به عنوان وزیر کشور منصوب کرد. دلیل این انتخاب دکتر مصدق، ساکت کردن شاه و اطرافیانش و خلاصی از دردمرده‌های آنان بود. دکتر سنجابی و محمد نریمان وزیران فرهنگ و مالیه را برعهده گرفتند و دکتر فاطمی در ابتدا وزیرمشاور دکتر مصدق شد و سپس در تاریخ ۳۰ تیرماه، وزارت خارجه را بر عهده گرفت.

شاه با انتصابات دکتر مصدق بسیار مخالف بود، زیرا او احساس می‌کرد که کنترل کارها را از دست داده و از وضعیت نگران‌کننده‌اش، به ویژه تجربه خلع سلطنت پدرش، ترس داشت. شاه به دلیل این نگرانی‌ها، به دولت فشار

می‌آورد تا سنگ اندازی‌هایی برای دولت دکتر مصدق انجام دهند. برای مثال، شاه حسین علاء، وزیر دربار خود را به سمت دکتر مصدق فرستاد تا به او یادآوری کند که سلطنتش را به خطر نیندازد.

در روز ۲۳ تیرماه، پریزدنت ترومن برای مذاکره و میانجی‌گری در اختلافات ایران و انگلیس بر سر نفت به تهران آمد. شوروی نیز با پشتیبانی از حزب توده، تظاهرات بزرگی را علیه ورود ترومن به تهران سازمان‌دهی کرد که منجر به کشته شدن تعدادی از افراد شد. با این حال، دکتر مصدق از مذاکرات ناامید نشد و به کار خود ادامه داد. انگلستان در معرض یک شکست بزرگ بین‌المللی قرار داشت.

چاه‌های نفت از زمان اختلافات توسط کمپانی‌های انگلیسی بسته شده بودند و دکتر مصدق توانست آنان را اخراج کند و کارشناسان ایرانی را برای مدیریت چاه‌ها به به کار گمارد تا نفت را وارد بازار جهانی کنند و اقتصاد کشور را ساماندهی نمایند. اما در این میان، دولت انگلیس از دولت ایران در دادگاه لاهه و سازمان ملل شکایت کرده بود و مجوز فروش نفت کشور به حالت تعلیق درآمده بود. دکتر مصدق در این دوره با دو مسئله مهم مواجه بود:

اول) ساماندهی اقتصاد کشور بدون درآمد نفت.

دوم) برگزاری انتخابات مجلس هفدهم.

دکتر مصدق با برگزاری یک انتخابات آزاد، مجدداً با اعضای جبهه ملی، اکثریت مجلس را به دست گرفت و برای دفاع از حقوق ملت ایران به دادگاه لاهه رفت. او توانست از مجلس هفدهم رأی اعتماد بگیرد و وزرای خود را معرفی کند. تفاوت این کابینه با کابینه‌های



دیکتاتوری شاه قلم‌فرسایی می‌کردند. در روز ۲۹ تیرماه، همه مردم اعتصاب کردند و به خیابان‌ها آمدند و علیه اقدامات شاه و قوام اعتراض کردند. مأموران شهربانی نتوانستند شهر را کنترل کنند و ارتش وارد میدان شد که باعث کشته شدن ۱۷ نفر شد. شاه از ترس مردم به قوام دستور استعفا داد و دکتر مصدق را به نخست‌وزیری منصوب کرد.

دکتر مصدق این بار با قدرتی بیشتر وارد صحنه سیاست شد. خبر حکم دیوان بین‌المللی به سود ایران نیز بر توانایی او افزوده بود و او توانست وزارت جنگ را نیز خود بر عهده بگیرد. در این حال، سفارت‌خانه‌های انگلیس و آمریکا با نگرانی این تحولات را زیر نظر داشتند و فکر کودتا بیشتر از پیش در ذهنشان مشغول بود.

قبلی این بود که او خود می‌خواست تصدی وزارت جنگ را برعهده بگیرد، وزارتتی که شاه همیشه آن را تعیین می‌کرد. این خبر به شاه رسید و او به شدت خشمگین شد. در جواب دکتر مصدق گفت: «پس بگوئید من چمدان‌هایم را ببندم و از مملکت بروم.»

شاه به فکر جانشینی برای دکتر مصدق افتاد و کسی بهتر از قوام را پیدا نکرد. دکتر مصدق در تاریخ ۲۴ تیرماه استعفا داد و روز بعد، همه مردم از این استعفا و منصوب شدن قوام متعجب شدند. قوام در نطقی وعده داد که کسانی که در کار او دخالت کنند، تحت محاکمه‌ای سخت قرار خواهند گرفت و قول داد که دیانت را از سیاست دور کند. آیت‌الله کاشانی در سخنرانی‌ای صریح، قوام را به دلیل سخنان بی‌پهوده‌اش سرچایش نشانند و به شاه پیغام داد که دکتر مصدق باید به نخست‌وزیری برگردد وگرنه جلودار قیام ملت نخواهد بود.

در کنار این اوضاع، روزنامه باختر و دکتر فاطمی به‌طور جسورانه علیه اقدامات

دوره دوم زمامداری دکتر مصدق (مرداد ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲)

اختیارات

مصدق با تشکیل هیئت وزیران خود، کارش را در شرایطی آغاز کرد که بانک‌های ایالات متحده آمریکا به دولت ایران وام نمی‌دادند، کشور شوروی حاضر به پرداخت دیون خود بابت جنگ با ایران نبود و در داخل، شاه و درباریان با فشار سفارتخانه انگلیس، سنگ اندازی می‌کردند. با این وجود، دولت با کنترل شدید واردات، مالیات، کاهش ارزش پولی و مخارج دولت، بدون فروش نفت، به مسائل مملکت رسیدگی می‌کرد و در کنار آن، دست به اصلاحات بزرگ در زمینه‌های قانون انتخابات، اصلاحات اراضی، قوانین مالیاتی، دادگستری و نیروهای مسلح زد.

دکتر مصدق با به دست گرفتن تصدی وزارت جنگ، اصلاحات زیادی در این وزارتخانه انجام داد. افرادی که ارتشی بودند و رغبتی برای خدمت نداشتند یا افرادی که سیاسی شده بودند و دیگر ملت برایشان اهمیت نداشت، را برکنار و بازنشسته کرد و با افزایش حقوقشان به ترمیم ارتش پرداخت. همچنین، در نظام قضایی با استخدام قضات چیره‌دست و درستکار به جای افراد رشوه‌گیر، به اصلاحات پایه‌ای در آنجا که از ارکان مهم انقلاب مشروطیت بود، همت گماشت.

در بهمن سال ۱۳۳۱، حق انحصاری شیلات و بنادر که به کشور شوروی داده شده بود، به پایان رسیده بود و شوروی برای تمدید آن مجدداً درخواست داد. دکتر مصدق در پاسخ گفت: «دولتی که امتیاز نفت جنوب را

قبل از انقضا ملی کند، امتیاز شیلات که تمام شده را تمدید نمی‌کند.» این پیشنهاد رد شد. در دوره دوساله دکتر مصدق، پیشرفت چشمگیر اقتصادی و سیاسی به دلیل تحریم‌های موجود حاصل نشد. به جز مبارزه مصدق با حمایت مردم در برابر آنان ایستادگی می‌کرد.

مسئله نفت و اقتصاد بدون نفت

ماهیت سیاسی مسئله نفت

در انگلستان، حزب کارگر توانست با کسب آرا، کرسی‌های مجلس را به دست آورد. این حزب، که از اقدامات دکتر مصدق به‌ویژه در مسئله نفت ناخشنود بود، حاضر به مذاکره با او و دولتش نبود و ایالات متحده آمریکا را نیز در سرنگونی دولت مصدق با خود همراه کرده بود. دکتر مصدق مصمم بود به هر روشی، مشکل نفت را با دولت انگلیس حل کند، اما بدون دادن امتیازی به آنان. با پیشنهاد دادگاه لاهه و میانجی‌گری ایالات متحده آمریکا، مصدق پذیرفت نفت خام تولید شده را با قیمتی کمتر از سایر کشورها به انگلستان بفروشد و در مقابل، کشور انگلستان ملی شدن صنعت نفت ایران را بپذیرد و مبلغ ۷۵ میلیون لیره به عنوان غرامت علی‌الحساب به دولت ایران بپردازد. دولت انگلستان این توافق را قبول نداشت، زیرا علاوه بر لطمه اقتصادی، لطمه‌های سیاسی سخت‌تری نیز از این قرارداد می‌خورد و وجهه‌اش را در مقابل کشورهای خارجی، به‌ویژه کشورهایی که مستعمره انگلستان بودند، از دست می‌داد.

راه‌ها و شیوه‌های ساقط کردن دولت مصدق

واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱

همان طور که در مبحث‌های گذشته شد؛ دولت انگلستان از ابتدا قصد سرنگونی دولت مصدق را داشت و با دعوی شکایت از دولت مصدق در حال خرید فرصت برای اجرای نقشه خود بود و به اسم مستعار عملیات آژاکس فعالیت می‌کردند و در آمریکا وزرات خارجه به کاخ سفید اطمینان داد جانشین بهتری نسبت به مصدق خواهند گذاشت و با سرنگونی دولت او و ماجرای سرنگونی دولت مصدق مانند بهمنی در حال بزرگ و بزرگ شدند بود.

در ۹ اسفند ۱۳۳۱ شایعه ای در تهران پیچید که شاه می‌خواهد به سفر برود؛ مطبوعات حامی سلطنت و دولت انگلستان به این شایعه دامن زدند و می‌گفتند که مصدق باعث رفتن شاه شده است و درباریان که در راس آن خواهر شاه با همراهان خود که بعدها به دار و دسته اشرف معروف شده بودند با این اقدامات در حال خالی کردن پایه‌های دولت مصدق بودند و دکتر مصدق در تماسی با شاه خواستار جلوگیری از کارهای خواهر او شد و گفت اگر تکرار شود مردم را از فعالیت های او آگاه می سازد.

جلسه‌های زیادی دکتر مصدق با حسین علا وزیر دربار گذاشته شد تا اختلافات دربار و دولت حل شود اما موفق نشدند. مصدق باور داشت شاه باید سلطنت کند نه حاکمیت و علا به مصدق گفت شاه می‌خواهد چند روز آینده برود و قبل آن دیداری با ایشان داشته باشند که مصدق قول داد ترتیبات سفر شاه را به اروپا

تلاش اصلی دولت انگلستان، باطل کردن ملی شدن صنعت نفت بود و با شکایت در مجامع بین‌المللی سعی در غیرقانونی جلوه دادن آن داشت. همچنین، دست به شدیدترین تحریم‌ها علیه ایران زد.

ایالات متحده آمریکا نیز برای گرفتن زهر چشم از دیگر کشورهای نفت‌خیز، با دولت انگلیس در تحریم‌های ایران شریک شد و با سرمایه‌گذاری در نفت امارات، سعی در حذف نفت ایران از بازار جهانی کرد. بدین ترتیب، دولت دکتر مصدق تا زمان سرنگونی، از قیمت‌های چشمگیر نفتی محروم ماند، اما از ملی شدن چیزی که حق ملت خود می‌دانست، دست برنداشت.

دولت دکتر مصدق با برنامه ۷ ساله توسعه کشور شروع به کار کرده بود که ۳۷/۱ درصد از هزینه‌های توسعه، بر دوش فروش نفت بود. با تحریم‌های انگلستان علیه ایران، دولت مصدق سعی در جایگزین کردن آن بود. دولت دکتر مصدق در یک بحران جدی اقتصادی قرار داشت و برای کم کردن فشارهای اقتصادی، قراردادهای اقتصادی با کشورهای فرانسه، لهستان، ایتالیا و مجارستان منعقد کرده بود. با این حال، دولت در اثر تحریم‌های نفتی، با کسری سالانه حدود ۳/۵ میلیارد ریال مواجه شده بود که دولت اقداماتی مانند افزایش مالیات بر درآمد، به‌ویژه مالیات‌های غیرمستقیم از طریق گمرک را انجام داد و انحصار تولید قند، توتون و چای را خود بر عهده گرفت تا کسری بودجه را کم و کمتر کند. با اجرای دولت دکتر مصدق برای رفع کسری بودجه و پیشرفت ۳،۷ درصدی رشد اقتصادی در آن شرایط و تحریم‌های نفتی، بدون گرفتن هیچ‌گونه وامی، باید اعتراف که کاری بزرگ و شگرفی انجام شده است.

بدهد و به ضیافت ناهار ایشان بروند.

مصدق به دیدار شاه رفته بود ولی این دیدار مانند دیدار برای بدرقه نبود و بعد صرف ناهار، زمان خروج از کاخ شاه به ایشان توسط حامیان شاه حمله شد که با ورود طرفداران دکتر مصدق به ایشان آسیبی نرسید و در نطقی در رادیو که مخاطبش شاه بود دکتر مصدق به شاه گفت مرغ از قفس پرید و تمام جلسه های حضوری خود را با شاه لغو کرد و حاضر به دیدار مجدد او نشد.

در اردیبهشت ۱۳۳۲ طرح جدیدی برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق توسط سازمان سیا با آگاهی شاه انجام دادند و آن این بود که افراد مهم دولت دکتر مصدق مانند سرتیپ رباحی، دکتر فاطمی، معظمی و شایگان را برابند یا ترور کنند که عاید این اتفاق ها کشته شدن رئیس شهربانی بود که فردی ملی و وفادار به دولت بود؛ و همین سبب شد ضربه محکمی به پیکره دولت دکتر مصدق وارد شود. در این روزها صدای پای کودتا کم کم به گوش می رسید و دولت دکتر مصدق قوه بینایی خود را از دست داده بود اما نمی خواست قبول کند جامعه ای که قیام ۳۰ تیر انجام داده با این جامعه تفاوت بسیار زیادی کرده است.

نیروهای سیا و ام آی سیکس با خرج های دلاری خود بین مردم و نهضت ها اختلاف های گسترده ای ایجاد کرده بودند و در ارتش، شهربانی و فرمانداری انتظامی نفوذ شدیدی پیدا کرده بودند.

۲۵ مرداد ماه تانک ها به سمت خانه دکتر مصدق برای دستگیری او حرکت کردند که با اطلاع به دفتر نخست وزیری این کودتا را با بی احتیاطی افراد توانستند مدیریت و جلوی آن را بگیرند و مسبب آن را زندانی کردند؛ شاه

و خواهرش از ترس دکتر مصدق به بغداد فرار کردند و از آنجا به رم رفتند و مردم فردای آن روز به شادمانی پرداختند و پایان دیکتاتوری را جشن گرفتند و مجسمه های رضا شاه و محمد رضا شاه را پایین آوردند؛ دکتر فاطمی در سخنرانی پایان پادشاهی را در ایران اعلام کرد و چند روز مردم در هیاهو دفاع از دولت دکتر مصدق بودند که با دستور ایشان از مردم خواسته شد که به خانه هایشان بروند تا نیروهای انتظامی بتوانند نظم را در شهر برقرار کنند و با این کار دکتر مصدق، سبب شد نعمتی بزرگ به کودتاچیان برسد.

در روز ۲۸ مرداد با حمایت کامل انگلستان و آمریکا ارازل به خیابان ها ریختند اما نیروهای انتظامی با آنان درگیر نشدند و جلویشان را نگرفتند و آشوبگران به سازمان رادیو رفتند مدیریت آنجا را به دست گرفتند و اعلام پایان دولت مصدق را کردند و به سمت خانه دکتر مصدق رفتند و خانه ایشان را محاصره کردند.

رهبران نهضت ملی که در آنجا بودند با بیانیه ای دکتر مصدق را نخست وزیر قانونی کشور دانستند و این کار را یک کودتا نامیدند و نیروها وارد خانه دکتر مصدق شدند و آنجا را غارت کردند اما دقایقی قبل دکتر مصدق را از آنجا به خانه همسایه ای منتقل کرده بودند و با گرفتن دفتر نخست وزیری در ساعت ۸ شب کودتای شاه پرستانه و چاپلوسان دولت های انگلیس و آمریکا نتیجه داد و کودتا ۲۸ مرداد با تمام مقاومت دکتر مصدق و دولت مردانش متاسفانه به وقوع پیوست.

مصدق در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ خود را به شهربانی معرفی و دستگیر شد. بازپرسی از او یک ماه بعد، در ۲۶ شهریور، آغاز و تا ۷ مهر به طول انجامید. دادستان ارتش کیفرخواستی علیه او به اتهام خیانت به کشور صادر کرد و در روز ۳۰ آذر به ۳ سال زندان محکوم شد. پس از آن، در حصر همیشگی به احمدآباد فرستاده شد. در دوران جلسات دادگاه از او خواسته شد که از شاه عذرخواهی کند تا مشمول عفو ملوکانه شود، اما او گفت نیازی به آن مرد ندارد. جلسات بازپرسی دکتر مصدق ۵ جلسه به طول انجامید و هدف آن رسیدگی به فعالیت‌ها و مواضع دکتر مصدق نبود، بلکه مبارزه علنی سیاسی شاه با مصدق بود. دکتر مصدق در دوران جلسات بازپرسی از مواضع خود کوتاه نیامد و دولت بعد از کودتا را غیرقانونی دانست. در کنار جلسات بازپرسی دکتر مصدق، دکتر فاطمی، وزیر و امین دکتر مصدق، دستگیر و پس از محاکمه تیرباران شد.

دکتر مصدق در آخرین جلسه دادگاه خود، در آخرین دفاعش گفت: «گناه من ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست اجنبی از ثروت ملی بود.»

دکتر مصدق بر فعالیت‌های خود مصمم ماند و عذرخواهی نکرد. در آخرین لحظات اعلام حکم، شاه از گناه او گذشت، ولی مصدق از آن سرباز زد و تن به ۳ سال حکم زندان و پس از آن حصر در احمدآباد داد.

بلافاصله پس از اعلام حکم دادگاه، مبارزات او برای دور بعدی آغاز شده بود. دکتر مصدق رای دادگاه و صلاحیتش را زیر سوال برد و آن

را غیرقانونی نامید و خواستار فرجام‌خواهی از دیوان عالی کشور شد، که می‌توانست با شرایطی که دکتر مصدق داشت، دعوی را به نفع ایشان برگرداند. ولی رژیم تازه مستقر شده بود و از محبوبیت دکتر مصدق واهمه داشت.



به او پیشنهادات پناهندگی به آمریکا و عفو ملوکانه می‌شد، ولی او زیر بار نمی‌رفت و نامه‌های متعددی به دیوان عالی می‌فرستاد که رژیم با ترفندهایی جلوی آن را می‌گرفت، ولی مصدق ناامید نمی‌شد و ادامه می‌داد تا ۳ سال حبس غیرقانونی خود را تحمل کرد و بعد روانه حصر احمدآباد شد و تا آخر عمر همانجا ماند.

نهیضت ملی بعد از کودتا

مقاومت در برابر کودتا

پس از کودتا، رژیم وحشت‌زده و بی‌ثبات بود و نیروهای نهضت ملی نیز روحیه خود را باخته بودند. اغلب رهبران نهضت ملی مانند شایگان، نریمان، رضوی و صدیقی بازداشت شده بودند و افرادی مانند دکتر فاطمی را تیرباران کرده بودند. اما در عرض سه هفته، نیروهای نهضت ملی در برابر رژیم شاه مقاومت را آغاز کردند. خلیل ملکی اوضاع بعد از کودتا در ایران را مانند اشغال فرانسه به دست آلمان نازی دانست. ابتکار عمل به دست آلمان نازی دانست. ابتکار عمل به دست مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و در

ادامه آیت‌الله طالقانی افتاد که در گذر زمان به آنان جبهه دوم ملی می‌گفتند. آن‌ها در نخستین فعالیت‌های خود به دولت غاصب شاه و زاهدی اعتراض کردند و در زمان ورود معاون اول رئیس جمهور آمریکا به کشور، در دانشگاه تهران اعتراضات بزرگی علیه ایشان برپا کردند که منجر به کشته شدن ۳ دانشجو شد. بعدها دانشجویان این اتفاق را به اسم روز دانشجو گرامی داشتند.

شاه با خودکامگی کامل به راه خود ادامه می‌داد. زاهدی را در سال ۱۳۳۴ برکنار و به جای او دکتر منوچهر اقبال را منصوب کرد تا ارتش را بیشتر به دست بگیرد.

همچنین ساواک را تأسیس کرد و آن را به افسر بی‌رحم خود، تیمور بختیار، سپرد تا مخالفین خود را سرکوب کند. در این راستا، نهضت با نشریه مخفیانه خود به نام راه مصدق به صورت نامنظم منتشر می‌شد و در برابر اقدامات شاه ایستادگی می‌کرد. در مجلس جدید که نهضت ملی نمی‌توانست مستقیماً لیست نماینده بدهد، کسانی که توانستند وارد مجلس شوند، قراردادهایی مانند کنسرسیوم را خلاف استقلال کشور دانستند و اجازه تصویب آن را نمی‌دادند.

دکتر مصدق در بند این اتفاقات نبود. با وجود اینکه در حصر احمدآباد بود، وضعیتی بهتر از زندانی که ۳ سال تحمل کرده بود، نداشت. در طول مدتی که در احمدآباد بود، مشغول نوشتن خاطرات زندگی خود شد که در آن حملات زیادی به اقدامات و خودکامگی‌های محمدرضا شاه پهلوی کرده بود و اقدامات خود و جبهه ملی در راستای ملی کردن [صنعت نفت] را شرح داده بود. چون حال مساعدی نداشت و مدام سرما می‌خورد، بیشتر این دوران را با کسالت

می‌گذراند و به نواختن تار مشغول می‌شد.



اقتصاد ایران بعد از کودتای ۱۳۳۲ با سرمایه‌گذاری زیاد کشور آمریکا رونق شدیدی گرفت، ولی به علت فساد و دزدی درباریان، ارتشی‌ها و نزدیکان شاه به رکود شدید اقتصادی با تورم بالا منجر شد و آمریکا دیگر هیچ سرمایه‌گذاری انجام نداد. در کنار این اتفاقات، رهبران جبهه ملی دوم مثل سابق رمق فعالیت نداشتند و منتظر فرصتی بودند که بتوانند دوباره وارد مجلس شوند و دوره دکتر مصدق را برای بار دوم تکرار کنند. تا انتخابات سال ۱۳۳۹ فرا رسید. لیستی تهیه شد به نام نهضت آزادی و شروع به فعالیت جدی سیاسی کردند و هفته‌نامه سیاسی خود را به نام نشریه علم و زندگی راه اندازی کردند که با سرکوب و سانسور شدید رژیم همراه شد و نتوانستند برنامه‌های خود را برای مجلس بیستم که آماده کرده بودند، به مرحله اجرا بگذارند.

شکست‌های جبهه ملی دوم

تضادهای داخل نهضت

جبهه ملی دوم از لحاظ تشکیلاتی، گام‌های خود را از ابتدا اشتباه برداشته بود و تنش‌ها و تضادها در داخل نهضت از بعد از کودتا افزایش پیدا کرده بود، تا حدی که ملکی را به جبهه ملی دوم حتی دعوت هم نکردند. در مجلس

بیستم هم نمی‌توانستند مانند زمان مصدق مانور جدی بدهند، چون تنها یک فرد از نهضت ملی وارد مجلس شده بود، آن هم به عنوان چهره مستقل، نه نهضتی. دیگر اعضا به دلیل سرکوب و زندانی شدن در ساواک، اجازه شرکت در انتخابات را نیافتند.

امینی به نخست‌وزیری رسید و در ابتدا مشکلی با نهضت آزادی نداشت، حتی به آنان اجازه قانونی برای تظاهرات نهضت ملی داد، به این ترتیب جبهه ملی دوم توانست یک گردهمایی بزرگی را ایجاد کند و یاد ملی شدن صنعت نفت و چهره مصدق را ماندگارتر کند. اما کم‌کم روابط به تیرگی گرایید، تا حدی که جبهه ملی دوم سعی در برکناری دولت امینی داشت و به شدت مورد حملات قرار می‌داد که از دلایل مهم سقوط دولت امینی در تیرماه سال ۱۳۴۱ شد.

پس از سقوط دولت امینی و فشارهای رژیم بر روی نهضت آزادی، رهبران جبهه ملی دوم زندانی و بازداشت شدند. اگر شرایط این‌طور پیش می‌رفت، این جبهه به عنوان یک نیروی سیاسی از بین رفت و تنها جلساتی برای ختم یکدیگر و اسم جبهه باقی ماند.

مصدق و جبهه ملی سوم

جبهه ملی سوم

در بهمن سال ۱۳۴۱، پس از همه‌پرسی رژیم، بسیاری از سران جبهه ملی دوم به زندان افتاده بودند. ملکی در نامه‌ای به دکتر مصدق، گزارشی از اتفاقاتی که برای نهضت آزادی پس از کودتای ۲۹ مرداد رخ داده بود، تهیه کرد و از فرصت‌هایی که جبهه ملی می‌توانست از آن استفاده کند گفت. او اشاره کرد که حتی

می‌توانست فردی از این جبهه به نخست‌وزیری برسد، اما این مقام به دکتر امینی رسید. او تاکید کرد که با توجه به این وقایع برای جبهه ملی دوم و اکنون که رژیم از جایگاه خود راضی است، باید در برابر دیکتاتوری آنان زمان را غنیمت شمرد و ایستادگی کرد. در همین حال، عده‌ای از ملیون در حال مذاکره با دربار برای گرفتن پست و مقام بودند. دکتر مصدق نگران تاکتیک‌های رهبران نهضت بود. او عکسی از خود را با نوشته‌ای تقدیم آنان کرد و نوشت: "هرکسی که برای استقلال کشور از مسائل و نظریات شخصی خود گذشت و مرد و مردانه ایستاد و از هر سازشی برای به خطر افتادن استقلال کشور دوری کرد، این عکس ناقابل اهدا می‌شود." این اتفاق منجر شد مذاکرات ملیون با اسدالله علم، وزیر دربار، لغو شود. با نیرومند شدن رژیم و فشار ساواک، جبهه ملی دوم از هم پاشید و اکثر رهبران آن و اعضایش به اروپا رفتند.

مصدق همچنان ارتباطاتش را با احزاب و ملیون داشت و تصمیم جدی گرفت تا جبهه جدیدی با اساسنامه زیر نظر خود دوباره شروع به کار کند. رفت و آمد به احمدآباد زیاد و زیادتر می‌شد. خانواده‌اش ملاقات می‌کردند، جواب نامه‌های دانشجویان را می‌داد و با رهبران ملی دیدارهای زیادی داشت، تا اینکه خبر به شاه رسید و ساواک جلوی این رفت و آمدها را گرفت. با این حال، کار جبهه سوم با زحمت پیش رفت تا اساسنامه آن که اساسش استقلال کشور بود، به امضای دکتر مصدق رسید. اما این جبهه سوم ملی عمری نداشت و پس از سه هفته از تأسیس شدنش، به وسیله شاه بر زمین خورد و رهبرانش به زندان رفتند.

همسر دکتر مصدق یک ماه قبل از یورش شاه به جبهه ملی سوم فوت کرد و دکتر مصدق تمام پشتیبان خود را از دست داد. دوستانش هم در زندان بودند و او با کسی در ارتباط نبود و در نامه‌هایی به دوستانش برای خود آرزوی مرگ می‌کرد تا اینکه در روز ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ دکتر مصدق پس از گذراندن یک سال بیماری دار فانی را وداع گفت و رژیم اجازه تشییع جنازه نداد و او را در همان محل حصرش به خاک سپردند و از هرگونه مجلسی برای ایشان قدغن کردند.

نهیضت مصدق

نهیضت و خاستگاه‌های آن

نهیضت ملی در حدود یک قرن گذشته است نخستین تجلیات آن دوران مبارزه تنباکورژی و بعد آن انقلاب مشروطیت و از همه مهم تر، ریشه‌های اجتماعی و فکری بود که می‌بایست در ذهن مردم جای می‌گرفت و هدف اصلی آن محو استبداد بود و افرادی مانند اسدآبادی، صوراسرافیل، نائینی، طباطبایی، اشرف‌الدین حسینی، کوچک‌خان، ستارخان، خیابانی، مدرس، دهخدا و دکتر مصدق که در اهداف این شعار عمل کردند و معنای ملت در کنار دولت را در اجرا نشان دادند و در زبان و ذهن مردم جامعه ایران، ملت و حکومت ملی را ترجمه کردند و باید این اشخاص را با کسانی که تنها ظاهر ملی بودن را رعایت می‌کردند تفاوت قائل شد کسانی که وقتی حکومت خود را در خطر دیدند حاضر به هرگونه باجی به بیگانگان شدند تا قدرت خود را ثابت نگه دارند.

دیدگاه مصدق همیشه اصول اساسی داشت و آن حفظ منافع ملی کشور بود. از

زمانی که به قرارداد ۱۹۱۹ و اعطای نفت شمال به شوروی تا فعالیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق همیشه پیشرو در مسیر مبارزه با دیکتاتوری‌ها بود. از رضاشاه تا محمد رضاشاه در مجلس، همیشه دیکتاتوری بودنشان را نقد و مبارزه می‌کرد و با توجه به خود در مقام نخست وزیری و عملکردهای وزرای خود در دولتش می‌توانیم این ادعا را مطرح کنیم که ایران بهترین دولت خود را در طی یک قرن گذشته دیده است. توفیق‌ها و شکست‌های دکتر مصدق دست‌به‌دست هم دادند تا در مقام یکی از مردان برجسته این قرن سربرافرازد.

کلام آخر

هدف بنده از گردآوری این ویژه نامه، که در مورد زندگی نامه سیاسی دکتر مصدق؛ بت سازی یا حمایت از قشر خاصی نبوده؛ هدف بنده این بوده که دانشجویان عزیز راجع به این اتفاق مهم تاریخ کشور که تنها اسمی از آن برده می‌شود کمی با جزئیات بیشتر بدانند و به شناخت برسند که چقدر برای جلوگیری از ورود استعمار، مبارزات شده و چه خون‌هایی ریخته شده است و چه کسانی در این راه قدم برداشتند که امیدوارم که با این نشریه و جمع آوری نوشته‌ها راجع به این اتفاق‌ها توانسته باشم دیدگاهی نسبت تاریخ معاصر کشور، برای دانشجویان عزیز آماده کرده باشم و دعوت کنم که در موضوعاتی که مطالعات زیادی دارند به صحنه حضور بیایند و بنویسند که تمام ما نیاز به آگاهی بیش از پیش داریم. به امید بهترین‌ها برای دانشجویان عزیز به ویژه دانشجویان عزیز حکیم سبزواری

جاوید باد ایران

زنده باد آزادی

مولانای دکتر مصدق

«من از دولتی که در نتیجه کودتا سر کار آمده، تقاضایی نمی‌کنم.»

■ سیده سارا ابتکار

یادواره

دکتر غلامحسین صدیقی، پدر علم جامعه‌شناسی ایران

زنده‌یاد پروانه فروهر به یاد و خاطره دکتر غلامحسین صدیقی، آموزگار علم و ادب و اخلاق،
شعر "ناخدای پیر" را سرود و خود با آوایی مویه‌گون برای حاضران قرائت نمودند:
آی... ناخدا

برخیز...

هان، نه وقت جدایی و رفتن است
ما سالکان راه

بی شروه‌های تو

در این کبود سرد

در این خروش مرگ

کشتی به خون نشسته و توفان گشوده کام

باید کجا رویم؟!

در پرده‌های مه

مرغان پرگشاده‌ی توفان در انتظار

آی... ناخدا

اینک نه وقت جدایی و رفتن است

فریاد کن

ما را به مهر، بار دگر، ناخدای پیر

بر اسب‌های وحشی توفان نهیب زن

و بادبان سرخ بر افراز

دریا کبود و کف آلود

بر اوج می‌زند

فانوس راه شو

ای شب‌شکن، خردمند پیر من

من نیستن برای تو باور نمی‌کنم

بنمای رخ

بگشای لب



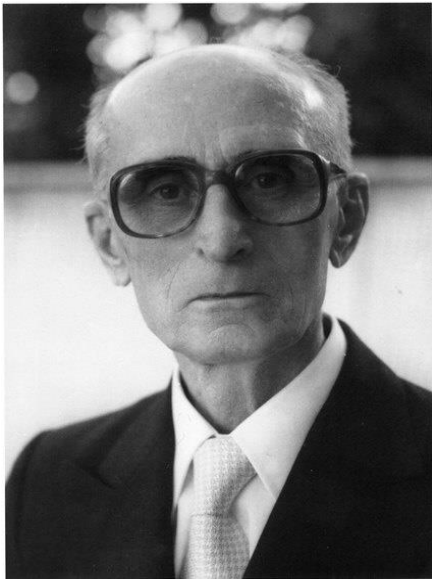
دکتر غلامحسین صدیقی، یار صدیق دکتر مصدق و بنیان‌گذار دانش جامعه‌شناسی در ایران، در ۱۲ آذر ۱۳۸۴ در محله سرچشمه تهران متولد شد. او پس از اتمام تحصیلات متوسطه برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در سال ۱۳۱۴ موفق به اخذ پنج دانشنامه عالی در رشته‌های روان‌شناسی، روان‌شناسی کودک، آموزش و پرورش، اخلاق و جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان گردید. وی در سال ۱۳۱۶، مدرک دکترای خود را از دانشگاه پاریس دریافت کرد و در سال ۱۳۱۷ به ایران بازگشت.

صدیقی پس از بازگشت به ایران، به عنوان دانشیار در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد و در فروردین ۱۳۲۲ به رتبه استادی رسید.

دکتر سنجابی درباره او می‌گوید: «دکتر صدیقی استاد دانشگاه است و استاد بسیار موجهی در میان دانشجویان و همکارانشان، و مردی آزادی‌خواه و وطن‌دوست. از ویژگی‌های دکتر صدیقی، درستکاری و صحت عمل اوست. وزارت کشور (در دولت دکتر مصدق) را با نهایت صداقت و کاردانی اداره کرد و در جبهه ملی نیز همواره ثابت‌قدم و استوار بود.»

مهم‌ترین دستاورد علمی و فرهنگی دکتر صدیقی، تأسیس «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» در دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۷ بود که در سال ۱۳۵۱ به در سال ۱۳۳۰، دکتر مصدق در پی ترمیم کابینه، دکتر صدیقی را به سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن منصوب کرد. صدیقی از همان روزهای آغازین وزارت، به یاری شفیق برای دکتر مصدق تبدیل شد، اما این علاقه و ارادت، مانع از آن نمی‌شد که او بر برخی غفلت‌ها و

اشتباهات چشم بپوشد. سال‌ها بعد، وی در مصاحبه‌ای با سرهنگ غلامرضا نجاتی، بسیاری از حقایق و علل پراکندگی نیروهای ملی و اشتباهات را بازگو کرد.



روایت دکتر غلامحسین صدیقی از کودتای ۲۸ مرداد، که در کتاب آقای پرویز ورجاوند منتشر شده، بسیار خواندنی است. در اینجا بخشی از آن را به اختصار می‌آوریم: «آقای مهندس رضوی گفت: "آقا، اعلامیه‌ای می‌نویسیم و خانه را ابلادفاع اعلام می‌کنیم." آقای دکتر مصدق پذیرفتند و آقایان مهندس رضوی و دکتر شایگان و مهندس احمد زیرک‌زاده به اتاق دیگر رفتند. آقای مهندس رضوی، اعلامیه‌ای با این مضمون نوشت: "جناب آقای دکتر مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند. حال که قوای انتظامی از اطاعت خارج شده‌اند، ایشان و خانه بلاذفاع اعلام می‌شود. از تعرض به خانه معظم‌له خودداری شود." اما پس از چند دقیقه، شلیک تفنگ و توپ به جای تخفیف، شدت یافت.

آقای مهندس رضوی که بیش از همه در جنبش و کوشش بود، بار دیگر پارچه سفیدی از روی تشک آقای نخست‌وزیر برداشت و بیرون برد و به سربازان داد تا آن را در محلی که مورد نظر باشد، برافرازند. از سه طرف شمال، شرق و جنوب، به اتفاق آقای دکتر مصدق تیر تفنگ و توپ می‌خورد. در این هنگام، برای همه حضار روشن بود که قصد مهاجمین، تصرف خانه است! دو سه بار به آقای دکتر پیشنهاد شد که همگی برخاسته و از این اتاق که مخصوصاً هدف تیر است، بیرون برویم. ایشان گفتند: "من از جان خود گذشته‌ام. قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از اینجا خارج نمی‌شوم. خواهش می‌کنم، آقایان به هر جا می‌خواهید بروید." همه گفتیم ما حاضر به ترک جنابعالی نیستیم و همین جا می‌مانیم.

در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دکتر غلامحسین صدیقی از جمله یاران وفادار دکتر مصدق بود که او را تنها گذاشت و همراه با او، خانه نخست‌وزیر را در حالی ترک کرد که زیر آتش توپ و تانک‌های کودتاگران قرار داشت. او شامگاه ۲۸ مرداد را اینگونه توصیف می‌کند: «ما از پنجره جنوبی زیرزمین متوجه نور تیره‌فام و سپس شعله‌های آتش شدید که در امتداد جنوب غربی باغ، یعنی خانه آقای دکتر مصدق، زبانه می‌کشید. حالت غریبی به همه ما دست داد. آقای دکتر مصدق به پای پنجره رو به جنوب زیرزمین آمدند. من در سمت چپ ایشان ایستاده بودم. آنچه بیشتر این منظره را غم‌افزا و آلم‌انگیز می‌نمود، مشاهده حالت وقار و تمکین پیرمردی بود که پهلوی من ایستاده بود و لهیب آن شعله‌های دودآمیز را که از خانه و مسکن او برمی‌خاست، به چشم

می‌دید! آتش‌سوزی خانه رییس و پیشوای ما، تا مقارن ساعت ۲۱ ادامه داشت.»

دکتر احسان نراقی در مورد دکتر صدیقی می‌گوید: «دکتر صدیقی سال‌ها برای دیدار فرزندان‌ش که در خارج بودند یا شرکت در کنفرانس‌های علمی که دعوت می‌شد، حاضر نبود تقاضای صدور گذرنامه خطاب به اداره شهربانی بنویسد. می‌گفت من از دولتی که در نتیجه کودتای بیست و هشت مرداد سرکار آمده است، تقاضا نمی‌کنم.»

دکتر صدیقی پس از کودتای ۲۸ مرداد، مدتی زندانی و محاکمه شد. او در جریان محاکمه، از دکتر مصدق تجلیل کرد. در جلسه روز سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۲، او در دادگاه حاضر شد و با صراحتی مثال‌زدنی که از ویژگی‌هایش بود، به سوالات رئیس دادگاه و دادستان نظامی درباره پایین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش، میتینگ روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان، تشکیل شورای سلطنت و رویدادهای روز ۲۸ مرداد پاسخ داد، به گونه‌ای که سرتیپ آزموده را مبهوت و عاجز ساخت. در جلسه بعدی دادگاه، دکتر صدیقی که در زندگی نه از کسی بیم داشت و نه به کسی امید، و به مقام و مسند طمع نمی‌ورزید، اظهار کرد: "معمولاً می‌گویند خدا، شاه، میهن. اما من اگر گناه است و باید اعدام شوم عرض می‌کنم: خدا، میهن، شاه."

وی در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ از رهبران برجسته جبهه ملی دوم بود. در سال ۱۳۳۹، پس شکست نهضت مقاومت ملی، یاران مصدق تصمیم به احیای جبهه‌ی ملی گرفتند. در تشکیل مجدد جبهه‌ی ملی، پنج نفر نقش مهمی داشتند:

غلامحسین صدیقی، مهدی بازرگان، کریم سنجابی، باقر کاظمی و الله‌یار صالح. پس از پیگیری‌های بسیار از سوی این افراد، دیگر چهره‌هایی که در زمان مصدق در کابینه او وزیر یا معاون وزیر بودند نیز گرد هم آمدند و سرانجام در ۲۳ تیر ۱۳۳۹، در منزل غلامحسین صدیقی، هفده نفر جمع شدند و مذاکرات نهایی به پایان رسید و شورای عالی جبهه‌ی ملی دوم تشکیل شد. این پنج نفر نقش‌های

برجسته‌ای در این شورا ایفا کردند. بعد از ماجراهای تحصن در سنا، گردهم‌آیی جلالیه، سالگرد سی تیر و غیره، به علت اختلافاتی که میان اعضای شورای عالی پدید آمد، و نیز حمایت دکتر مصدق از مهندس بازرگان و همراهانش در تشکیل نهضت آزادی به عنوان یک حزب عضو جبهه ملی (برخلاف نظر شورا)، دکتر مصدق دستور داد که این شورا منحل شود و شورای دیگری تحت رهبری خودش تشکیل گردد. پس از آنکه بنابر پیشنهاد الله‌یار صالح و تایید، اکثریت جبهه‌ی ملی سیاست صبر و انتظار در پیش گرفت، افرادی مانند دکتر صدیقی و دکتر سنجابی دیگر دست از فعالیت

در دادگاه نظامی محاکمه دکتر مصدق، هنگامی که روز چهارشنبه دکتر صدیقی وزیر سابق کشور (در دولت دکتر مصدق) را وارد جلسه دادگاه کردند همه از تعجب دهانشان باز ماند، مردی که نزدیک بیست ماه وزارت کشور مملکتی را اداره می‌کرد، به صورت یک مشت استخوان و پوست درآمد بود که فقط به قوه اراده حرکت می‌کرد و بعد از بیان مطالب لازم گفت: «آقای رئیس من مردی هستم که ۲۷ سال با این جثه ضعیف و بدن لاغر زحمت کشیدم و درس خواندم بعد از آن ۱۶ سال تحصیل کردم و می‌توانم افتخار کنم تنها استاد در رشته بخصوص خود (جامعه‌شناسی) در ایران هستم ولی با تمام افتخاراتی که در تمام زندگی نصیب من شده است افتخاری را بالاتر و برتر از افتخاری که خلال بیست ماه اندی همکاری با جناب آقای دکتر محمد مصدق نصیب من شد نمی‌دانم



درگذشت. در سال ۱۳۵۶، دکتر صدیقی دیگر در جبهه‌ی ملی حضور مجدد پیدا نکرد. دکتر همایون کاتوزیان (استاد دانشگاه آکسفورد) در کتاب «مصدق و نبرد قدرت» می‌نویسد: «حتی در آبان و آذر سال ۱۳۵۷ که شاه به غلامحسین صدیقی پیشنهاد نخست‌وزیری کرد، اگر وی با پیشنهاد صدیقی دایر بر واگذاری تمامی اختیارات اجرایی به کابینه موافقت می‌کرد، تاریخ تحولات بعدی ایران به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.» صدیقی در آن مقطع از جانب خویش سخن می‌گفت و تا بعد از انقلاب ۵۷، مهندس بازرگان از دکتر صدیقی برای شرکت در دولت موقت دعوت کرد که

سیاسی کشیدند. دکتر مصدق درخواست تشکیل مجدد شورا را کرده بود، اما تنها چهار حزب: نهضت آزادی (بازرگان)، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران (خلیل ملکی) از این پیشنهاد استقبال کردند که با سرکوب شدید ساواک مواجه شدند. دکتر صدیقی، دکتر سنجابی، صالح و دیگران منتظر ماندند تا فرصت فراهم شود و چیزی نگذشت که دکتر مصدق

مورد قبول او واقع نشد. دکتر غلامحسین صدیقی در ۹ اردیبهشت ۱۳۷۰ در تهران درگذشت.

او بزرگترین کاستی این ملت را چنین ترسیم کرد: "بزرگترین عیب ما بی‌انصافی است. بی‌انصافی دردآوری درباره دیگران" و در جای دیگری نوشت: "جامعه‌ای شایسته بقاست که در آن انسان ارجمند و عزیز انسان و گرمی باشد."

دکتر صدیقی در دادگاه نظامی گفت: «بزرگترین افتخارم را همکاری با دکتر مصدق می‌دانم.»

دکتر مصدق در پی ترمیم کابینه، دکتر صدیقی را به سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن منصوب کرد. صدیقی از همان روزهای آغازین وزارت، به یاری شفیق برای دکتر مصدق تبدیل شد، اما این علاقه و ارادت، مانع از آن نمی‌شد که او بر برخی غفلت‌ها و اشتباهات چشم پبوشد. سال‌ها بعد، وی در مصاحبه‌ای با سرهنگ غلامرضا نجاتی، بسیاری از حقایق و علل پراکندگی نیروهای ملی و اشتباهات را بازگو کرد.

منابع:

ره آورد- شماره ۲۷- اردیبهشت ۱۳۷۰.

زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، نصرالله شیفته، ص ۳۱۸-۳۱۷.

کتاب «همه هستی‌ام نثار ایران» (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی)، پرویز ورجاوند، ص ۱۴۰-۱۱۹.

نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران، نوشته زنده‌یاد دکتر احسان نراقی، ص ۱۸۸.

امیدها و ناامیدی‌ها، پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، گفتگو با کریم سنجابی، ص ۱۷۶.

به گفته نصرالله شیفته در دادگاه نظامی محاکمه دکتر مصدق، هنگامی که روز چهارشنبه دکتر صدیقی وزیر سابق کشور (در دولت دکتر مصدق) را وارد جلسه دادگاه کردند همه از تعجب دهانشان باز ماند، مردی که نزدیک بیست ماه وزارت کشور مملکتی را اداره می‌کرد، به صورت یک مشت استخوان و پوست درآمده بود که فقط به قوه اراده حرکت می‌کرد و بعد از بیان مطالب لازم گفت: «آقای رئیس من مردی هستم که ۲۷ سال با این جنه ضعیف و بدن لاغر زحمت کشیدم و درس خواندم بعد از آن ۱۶ سال تحصیل کردم و می‌توانم افتخار کنم تنها استاد در رشته بخصوص خود (جامعه‌شناسی) در ایران هستم ولی با تمام افتخاراتی که در تمام زندگی نصیب من شده است افتخاری را بالاتر و برتر از افتخاری که خلال بیست ماه اندی همکاری با جناب آقای دکتر محمد مصدق نصیب من شد نمی‌دانم.»

تاریخ معاصر ایران با اینکه منابع مهمی درباره آن منتشر شده، هنوز هم ناشناخته باقی مانده است. این تاریخ با چالش‌های بسیاری روبروست که باید به تدریج برطرف شوند؛ یکی از این چالش‌ها، نقش سرویس‌های اطلاعاتی در شکل‌گیری تحولات مختلف، به ویژه رویدادهای پر فراز و نشیب چون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

تاریخ معاصر ایران بازیگرانی داشته که با وجود نقش بسیار مهم آن‌ها در تحولات، همچنان ناشناخته مانده‌اند. این ناشناخته ماندن طبیعی است، چرا که وظیفه این بازیگران مشارکت در عملیات جاسوسی یا ضد جاسوسی است. فهم این تاریخ بدون شناسایی این شخصیت‌ها دشوار است؛ چرا که در کشوری مانند ایران که نهادهای سیاسی ریشه‌دار چندانی ندارند، این شخصیت‌ها هستند که بیش از هر چیز دیگری تأثیرگذارند. یکی از این شخصیت‌ها، فرخ کیوانی است.

اطلاعات در مورد فرخ کیوانی بسیار محدود است. نخستین داده‌ها درباره او، منحصرأً به گزارشی از روزنامه نیویورک تایمز مربوط می‌شود که در سال ۲۰۰۰ در وبسایت این روزنامه منتشر شد. در آن زمان، بیل کلینتون ریاست جمهوری ایالات متحده را بر عهده داشت و تلاش‌هایی برای بهبود روابط میان ایران و آمریکا صورت می‌گرفت. در این گزارش‌ها، مدارکی مستند از دخالت سازمان سیا در امور ایران، و به ویژه کودتای ۲۸ مرداد ارائه شد. این سند مخدوش بود به این معنا که اسامی مأمورین محلی سیا خط‌کشی شده و قابل مشاهده نبود، اما به تدریج برخی از این اسامی در دسترس قرار گرفت.

دو نفر از کسانی که نامشان در این سند دیده می‌شد، فرخ کیوانی و علی جلالی بودند. کیوانی به عنوان گزارشگر روزنامه اطلاعات و جلالی به عنوان مخبر روزنامه دیلی تلگراف معرفی شده بود. بیشتر بر اساس این گزارش، مارک گازیوروسکی یک گزارش مهم تهیه کرده بود که البته در آن مقاله، نام کیوانی و جلالی ذکر نشده بود.

در تابستان سال ۱۳۸۲، من با مارک گازیوروسکی در محل برگزاری کنفرانسی که در ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در معاونت آموزشی و پژوهشی وزارت امور خارجه تشکیل شده بود، ملاقات کردم. کنفرانسی که از آن خبر نداشتم و از طریق یکی از دوستانم از آن مطلع شدم. در این کنفرانس، ویلیام راجر لویس، مالکوم برن و تعدادی دیگر از محققان آمریکایی حضور داشتند. آن‌ها مطالب جالبی در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد مطرح کردند، اما سخنان آن‌ها در میان هیاهوی اعضا و طرفداران حزب زحمتکشان (دکتر بقایی) که حضور فعالی در کنفرانس داشتند، کم‌رنگ شد.

کنفرانس‌های مشابهی بدون حضور طرف‌های آمریکایی در مرکز همایش‌های بین‌المللی صدا و سیما و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در خیابان فرشته برگزار شد، که سخنرانان اصلی آن‌ها نیز اعضای حزب زحمتکشان بودند. این بار آن‌ها با تمام قوت به میدان آمدند و مخالفان خود را رعب و وحشت کردند.

انتصاب کیوانی به سردبیری با واکنش منفی تیم قدیمی روزنامه روبه‌رو شد؛ افرادی که سال‌ها با برادران مسعودی کار کرده بودند، نمی‌توانستند انتصاب یک جوان ۲۴ ساله را به سردبیری بپذیرند. به‌ویژه اینکه او مطالب آن‌ها را به سادگی رد می‌کرد و ایرادهای اساسی به آن‌ها وارد می‌کرد.

گزارش‌های سیا به سرعت به زبان فارسی ترجمه و منتشر شد، اما کمتر بازتابی یافت.

حال آنکه این تنها منبع مستند در مورد دخالت سیا در کودتای ۲۸ مرداد بود. این سند تاریخی به قلم دکتر داندل ویلبر (Donald Wilber)، مورخ سیا و از مأمورین این سازمان، اندکی پس از کودتا نوشته شده بود.

این گزارش براساس جمع‌بندی‌ها و اسناد سیا تدوین شده و به عنوان یکی از تجربیات موفق سیا در سرنگونی یک دولت قانونی برای آموزش مدیران این سازمان تهیه شده بود. به روایت گازیوروسکی، این تجربه باعث شد سیا در گواتمالا و بعدها در شیلی، عملیات‌های کاملاً مشابهی انجام دهد که موفقیت‌آمیز بودند.

گزارش ویلبر نخستین بار در اواخر دهه پنجاه میلادی تدوین شد، اما ترجمه آن به زبان فارسی بیش از چهاردهه به طول انجامید، زیرا این گزارش کاملاً سری و طبقه‌بندی شده بود. تا پیش از انتشار این گزارش، بسیاری از حدس و گمان‌ها در مورد کودتا وجود داشت. همچنین در برخی منابع فارسی، دو نفر از مهم‌ترین بازیگران این حادثه تاریخی، شاپور ریپورت و اسدالله علم معرفی شده بودند. در همان کنفرانس وزارت خارجه، من از گازیوروسکی پرسیدم نرن و سیلی که در کتاب "کودتا در کودتا" (۱) نوشته کرمیت روزولت، مقام اطلاعاتی سیا آمده‌اند، کیستند؟ او به روشنی گفت که نام آن‌ها را می‌داند، اما مجاز به بیان اسامی نیست. من پرسیدم آیا این‌ها علم و ریپورت هستند؟ او گفت خیر، این دو روزنامه‌نگار بوده‌اند و تنها چیزی که می‌تواند بگوید این است که یکی از آن‌ها مرده و دیگری هنوز زنده است. به یاد ندارم که

او به روشنی گفت که نام آن‌ها را می‌داند، اما مجاز به بیان اسامی نیست. من پرسیدم آیا این‌ها علم و رپورتاژ هستند؟ او گفت خیر، این دو روزنامه‌نگار بوده‌اند و تنها چیزی که می‌تواند بگوید این است که یکی از آن‌ها مرده و دیگری هنوز زنده است. به یاد ندارم که گفته باشد آن فرد زنده در تهران اقامت دارد یا جای دیگر، اما او در این نظر خود مصر بود که نرن و سیلی کسانی دیگر هستند. بعدها مشخص شد که نام این دو، کیوانی و جلالی است.

این داستان گذشت تا اینکه چندی بعد در سایت عبدالله شهبازی مطلبی دیدم با عنوان: "به بهانه درگذشت فرخ کیوانی از معماران روزنامه‌نگاری نوین در ایران." تمامی مشخصاتی که شهبازی ارائه داده، منطبق بر این واقعیت است که چهره‌ای که او معرفی کرده، همان شخصی است که در گزارش ویلبر از او نام برده شده؛ همان کسی که روزولت او را در کنار جلالی نرن و سیلی معرفی کرده است.

به روایت شهبازی، که مدتی طولانی نزدیک به یک دهه از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۸ با او "محشور" بوده، کیوانی مردی خجول، کوشنده، بی‌ارتباط با جامعه و به طور کلی منزوی بوده است.

این شخصیت و نوع رفتار او با سابقه تاریخی و سیاسی‌اش که شامل عملیات جاسوسی و ضدجاسوسی می‌شود، نمی‌تواند بی‌ارتباط باشد. همان‌طور که جاسوسان مهمی چون گای برجس (Guy Burgess)، مأمور ارشد سرویس اطلاعاتی انگلیس که از زمان بحران اقتصادی ۱۹۲۹ تا حدود دو دهه بعد برای شوروی جاسوسی می‌کرد، یا افرادی مثل رابین زینر (Robin Zehner)، ایران‌شناس

برجسته دانشگاه آکسفورد که از بدو جنگ جهانی دوم تا کودتای ۲۸ مرداد برای MI-6 در ایران فعالیت جاسوسی می‌کردند، طبق روایت پیتر رایت در کتاب "شناسایی و شکار جاسوس" نیز افراد کاملاً خجالتی بوده‌اند.

به هر حال، روایتی دیگر از شخصیت این مرد، معرف ماهیت واقعی اوست:

کیوانی هنگام خروج از منزل، تلفن همراه خود را همیشه خاموش نگه می‌داشت؛ زیرا می‌دانست که از این راه می‌توان افراد را ردیابی کرد. او در مکان‌هایی که صحبت می‌کرد، همیشه می‌گفت رادیو را روشن نکنید تا احتمالاً نتوانند سخنانش را ضبط کنند. در هنگام ورود شخصی، سکوت می‌کرد و به هیچ سؤالی پاسخ نمی‌داد. آنچه را خود تشخیص می‌داد، می‌توانست بر زبان جاری کند. تمام این مشخصات نشان می‌دهند که او همان چهره‌ای است که در منابع تازه انتشار یافته از او سخن رفته است. اگر علاقه‌مندان هنوز به سایت‌های اینترنتی مراجعه کنند، با کمال شگفتی ملاحظه خواهند کرد که از این شخصیت اطلاعات درخور توجهی وجود ندارد و عمده‌تأ اطلاعات همان است که عبدالله شهبازی در سایت خود درباره‌اش نوشته است. اما در این میان یک مورد منحصر به فرد وجود دارد، و آن هم نگاهی است که نویسنده کتاب "زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقایی" در جلد دوم کتاب نسبت به او ارائه کرده است. با اینکه کیوانی مدت زمان طولانی سردبیر یک روزنامه بوده است، اما بازهم از مقالات او در اینترنت خبری نیست، به جز یک مورد، مقاله‌ای است درباره رضازاده شفق. (۲)

می‌توان کیوانی را در دوره ملی شدن نفت جزو شبکه‌ای به شمار آورد که گازپوروسکی از آن به شبکه بدامن (Bedamn) یاد می‌کند. وظیفه این شبکه که فعالیت رسانه‌ای داشت، ترساندن مردم از نفوذ کمونیسم بود. این وظیفه با برخی مطبوعات از جمله تهران مصور و اطلاعات همراه بود که کاریکاتورهایی از مصدق را در برخی صفحات خود درج می‌کردند.

فرخ کیوانی کیست؟

طبق اطلاعات موجود، کیوانی در سال ۱۳۰۰ در تهران به دنیا آمد، ۸۸ سال عمر کرد و سرانجام در نهم دی‌ماه ۱۳۸۹ از دنیا رفت و دنیایی از اطلاعات را با خود برد. پدر کیوانی از مأموران نظمیه بود و در زمانی که وستداهل سوئدی ریاست این تشکیلات را عهده دار بود، معاونت او را بر عهده داشت. دوره ریاست وستداهل مصادف بود با تحولات مهمی چون ترورهای کمیته مجازات که با چشم‌پوشی و حتی مشارکت برخی از فرماندهان نظمیه صورت می‌گرفت.

حتی افرادی مانند دکتر بهرامی، مشهور به احیاء السلطنه، به نوعی با این تشکیلات همکاری می‌کردند. بهرامی بعدها در به تخت نشاندن رضاخان نقشی مهم ایفا کرد و در زمان فعالیت کمیته مجازات، او یکی از بازجویان متهمین بود که عملاً باعث آزادی آن‌ها از زندان شد.

کیوانی در سن کودکی به قتل رسید، اما از علت این ماجرا اطلاعاتی در دست نیست. او چهارده ساله بود که به هند اعزام شد تا در مدرسه بهرام گور انگلساریا تحصیل کند. در همین زمان، او از بهرام گور زبان سانسکریت

آموخت. بعدها به لندن رفت تا ادامه تحصیل دهد و درست در زمان اشغال کشور به دست متفقین، به او دستور داده شد که به ایران مراجعت کند. اگر اطلاعات موثق باشند، تاریخ خروج کیوانی از ایران سال ۱۳۱۴ و بازگشتش به کشور در سال ۱۳۲۰ شمسی بوده است، یعنی شش سال تمام در بمبئی و لندن اقامت داشت.

به روایت شهبازی و بر اساس گفته‌های خود کیوانی، عموی او، علی‌اصغر کیوانی، در آن سال‌ها کنسول ایران در بمبئی بوده است.

بمبئی برای تاریخ معاصر ایران، حتی در دوره قاجار، صرفاً یک شهر نیست، بلکه مکانی است که شخصیت‌های مهمی از آن ظهور کرده‌اند که در تقدیر تحولات کشور در یکصد و پنجاه سال اخیر بسیار مؤثر بوده‌اند و اغلب این افراد با سرویس اطلاعاتی بریتانیا ارتباط داشته‌اند.

مدرسه بهرام‌گور هم مدرسه‌ای معمولی نیست؛ بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ایرانی این مدرسه از چهره‌های مهم تأثیرگذار در تحولات گونه‌گون سیاسی، ادبی، اجتماعی و فرهنگی ایران بوده‌اند. یکی از آنها صادق هدایت است. در مطلب شهبازی آمده است که به روایت کیوانی، صادق هدایت در سال ۱۳۱۵ اشتیاق زیادی برای رفتن به بمبئی از خود نشان می‌داد. ممکن است خواننده تصور کند که این نخستین مسافرت هدایت به هند بوده است، حال آنکه این قضاوت صحیح نیست و باید به مطلب کیوانی با احتیاط نگاه کرد. واقعیت این است که هدایت پیش از این هم به هند سفر کرده بود، و این مسافرت درست هم‌زمان با اوایل دوره سلطنت رضاشاه بود. بنابراین، هدایت با هند و به‌ویژه بمبئی بیگانه نبود.

افزون بر این، فاصله سنی هدایت و کیوانی زیاد بود؛ در سال ۱۳۱۵، هدایت حداقل سی و پنج سال سن داشته، زیرا او هنگام مرگ در اوایل سال ۱۳۳۰ حدود پنجاه ساله بود. بنابراین، هدایت حداقل بیست سال از کیوانی بزرگ‌تر بود. هدایت تا آن زمان حداقل ده جلد کتاب منتشر کرده بود که نخستین این کتاب‌ها "فواید گیاهخواری" بود که در سال ۱۳۰۶ در برلین منتشر شد و مهم‌ترین کتاب او یعنی "بوف کور" در سال ۱۳۱۳ در بمبئی چاپ شد. بنابراین، اشتباه است که تصور کنیم هدایت مانند کیوانی جوان، شخصیتی گم‌نام بود. حتی اگر نخستین مسافرت هدایت به بمبئی همزمان با سال ۱۳۱۵ باشد، تا آن سال از انتشار کتاب "بوف کور" او دو سال می‌گذشت.

به هر حال، کیوانی در روزنامه تایمز هندوستان مشغول به کار شد و احتمالاً در آن زمان جوان‌ترین خبرنگار این روزنامه بود. این دوره را می‌توان همزمان با روزهای کارآموزی کیوانی دانست. او پس از آن به انگلیس رفت و در سال ۱۳۲۰ به کشور بازگشت. بازگشت کیوانی به تهران به‌خودی‌خود صورت نگرفت و در واقع به او دستور داده شده بود که به ایران برگردد.



چهار سال بعد، کیوانی را در مقام سردبیر روزنامه اطلاعات می‌یابیم، و طبق منابع شفاهی، انتصاب او به سردبیری هم با "دستور" بوده است. انتصاب کیوانی به سردبیری با واکنش منفی تیم قدیمی روزنامه روبه‌رو شد؛ افرادی که سال‌ها با برادران مسعودی کار کرده بودند، نمی‌توانستند انتصاب یک جوان ۲۴ ساله را به سردبیری بپذیرند. به‌ویژه اینکه او مطالب آنها را به سادگی رد می‌کرد و ایرادهای اساسی به آنها وارد می‌کرد.

حداقل از سال ۱۳۲۵ نام کیوانی را به عنوان سردبیر نشریه‌ای دیگر به نام تهران مصور می‌یابیم. تهران مصور در ابتدا در شیراز و سپس در تهران منتشر می‌شد و صاحب امتیاز آن عبدالله والا بود که بعدها موقعیت مهم‌تری در سلسله مراتب حکومت محمدرضا شاه پهلوی به دست آورد. مدیر مسئول این روزنامه احمد دهقان بود که بعدها به شکل مشکوکی به قتل رسید، (۳) یکی از سردبیران این هفته‌نامه، فرخ کیوانی بود که در کنار دو نفر دیگر به نام‌های محمود رجا و کریم روشنیان کار می‌کرد.

شاپور ریپورتر به عنوان همکار ملبورن وظیفه ترجمه مطالبی از مطبوعات ایران، ارتباط با شبکه‌ای از افسران ضد مصدق و نیز ارتباط با گروهی از اوباش جنوب شهر تهران را به عهده داشت.

زمانی که کیوانی هم سردبیری اطلاعات و هم تهران مصور را بر عهده داشت، تحولی کیفی در آنها صورت گرفت به‌گونه‌ای که

طبق روایت خود او، تیراژ اطلاعات به ۹۰,۰۰۰ و تهران مصور به ۵۰,۰۰۰ نسخه رسید. خود کیوانی علت افزایش تیراژ را نوعی جنجال روانی می‌دانست و گفته بود که باید در روزنامه و کارهای خبری، اخبار دروغ را با رنگ و لعاب بیشتری ارائه داد، به گونه‌ای که مثلاً ۷۰ درصد مطالب دروغ و تنها ۳۰ درصد آن‌ها راست باشد. این شکل هم رضایت دربار را فراهم می‌کرد و هم تیراژ روزنامه یا نشریه را افزایش می‌داد.

از جمله ابتکارات کیوانی، گنجاندن عکس در صفحات خبری روزنامه بود؛ به گونه‌ای که او مطالب را کوتاه می‌کرد و از درج مطالب طولانی خودداری می‌نمود. کیوانی خود گفته که در آن زمان، زیر بغل زدن روزنامه یک‌نوع روشنفکری محسوب می‌شد و حتی افراد بی‌سواد هم روزنامه زیر بغل می‌زدند تا خودی نشان دهند. جای عکس نیز برای همین منظور بود: کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، حداقل می‌توانند عکس‌ها را تماشا کنند و همین موضوع تیراژ روزنامه را افزایش می‌دهد.

از مهم‌ترین حوادث دوره زندگی کیوانی، مسافرت او به مسکو همراه با قوام‌السلطنه است. کیوانی خود روایت کرده که روزی از او خواسته شد به عنوان سردبیر روزنامه اطلاعات، همراه قوام به مسکو برود. قوام هنگام ورود او به کاخ نخست‌وزیری احترام زیادی برایش قائل می‌شود و به گونه‌ای که تمام قد در مقابل کیوانی برمی‌خیزد. این رفتار باعث شد تا کیوانی از قوام بخواهد که برای اینکه حس کنجکاوی دیگران را تحریک نکند، با او مانند دیگران رفتار کند. نکته بسیار مهم این است که کیوانی خبر مسافرت قوام را حتی بیشتر از سفر او به مسکو به دلیلی تلگراف

ارسال می‌کند، به گونه‌ای که اهالی لندن هم از سفر قریب‌الوقوع نخست‌وزیر کشور به مسکو مطلع می‌شوند، در حالی که محافل داخلی بی‌خبر بودند.

شاید خبر نوشته شده در دلیلی تلگراف از طریق جلالی ارسال شده باشد که گفته می‌شود خبرنگار آن روزنامه در تهران بوده، اما خود کیوانی گفته که چیزی به مأمور ارسال تلگراف‌ها پرداخت کرده تا به شکلی مخفیانه خبر را به لندن ارسال کند؛ البته ما از درستی و نادرستی این موضوع اطلاعی نداریم.

در دوره‌های بعدی، ظاهراً پس از قتل احمد دهقان، کیوانی ارتباط خود را با هفته‌نامه تهران مصور قطع کرده است. او گفته که علت این موضوع این است که با دهقان روابطی صمیمانه داشته و پس از قتل او دیگر نمی‌توانست در محل این روزنامه حضور پیدا کند.

قتل دهقان هم البته امری بسیار جدی است که در مورد آن حرف و حدیث‌های زیادی وجود دارد؛ به گونه‌ای که نویسنده کتاب زندگینامه دکتر مظفر بقایی بر این باور است که این قتل می‌بایست به عنوان یکی از ابزارها برای سقوط رزم‌آرا مورد ارزیابی قرار گیرد. البته دکتر بقایی هم از این قضیه به نحو احسن بهره‌برداری کرد و با اینکه می‌دانست حسن جعفری متهم به قتل دهقان است، اما در عمل به گونه‌ای از او دفاع کرد که زمینه‌های اعدامش را فراهم نمود، به این امید که رزم‌آرا سقوط کند.

می‌توان کیوانی را در دوره ملی شدن نفت جزو شبکه‌ای به شمار آورد که کازیبوروسکی از آن به شبکه بدامن (Bedamn) یاد می‌کند. وظیفه این شبکه که فعالیت رسانه‌ای داشت، ترساندن مردم از نفوذ کمونیسم بود.

این وظیفه با برخی مطبوعات از جمله تهران مصور و اطلاعات همراه بود که کاریکاتورهایی از مصدق را در برخی صفحات خود درج می‌کردند. بدون تردید کیوانی از جمله متخصصان این موضوع به شمار می‌رفت.

نویسنده کتاب «دو دهه و ایستین حکومت پهلوی» براساس اسناد شاپور ریپورتر مطالبی جالب توجه از شبکه ملبورن، دبیر اول سفارت آمریکا ارائه می‌دهد که با دیدگاه‌های لوئی هندرسون در تضاد است. هندرسون از همان ابتدا معتقد به براندازی مصدق بود. طبق این مطالب، شاپور ریپورتر به عنوان همکار ملبورن وظیفه ترجمه مطالبی از مطبوعات ایران، ارتباط با شبکه‌ای از افسران ضد مصدق و نیز ارتباط با گروهی از اوباش جنوب شهر تهران را به عهده داشت. وظیفه مطبوعاتی او، ترجمه مطالب مهم نشریه‌های تهران به زبان انگلیسی و ارسال آنها برای سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا بود.



براساس مطالب این بخش از کتاب، ریپورتر در سال ۱۳۲۱ وارد ایران شد؛ این سال همزمان با سردبیری کیوانی در روزنامه اطلاعات است. همچنین طبق برخی مطالب شفاهی، کیوانی به زبان انگلیسی کاملاً تسلط داشت، به گونه‌ای که حتی احتمال می‌رود ترجمه کتاب «تاریخ جامع ادیان» نوشته جان ناس، که به ظاهر توسط علی‌اصغر حکمت صورت گرفته، کار او باشد. پس این احتمال

بعید نیست که کیوانی جزو تیمی از مترجمان بوده که برای ریپورتر در زمان همکاری او با ملبورن در سفارت آمریکا، مطالب در اختیار او گذاشته باشد. با این سابقه است فارسی نشریه‌های کشور را ترجمه کرده و در اختیار او گذاشته باشد. با این سابقه است که کیوانی را در جریان کودتای ۲۸ مرداد بسیار فعال می‌یابیم. به روایت خود کیوانی، او گروه اوباش را از شمال شهر و جلالی همین گروه را از جنوب شهر هدایت کرده و علیه مصدق وارد میدان کرده‌اند.

کیوانی را در جریان کودتای ۲۸ مرداد بسیار فعال می‌یابیم. به روایت خود کیوانی، او گروه اوباش را از شمال شهر و جلالی همین گروه را از جنوب شهر هدایت کرده و علیه مصدق وارد میدان کرده‌اند. در جریان کودتا، کیوانی از جمله افرادی بود که این گونه تبلیغ می‌کرد که مصدق عامل کودتا علیه شاه است و شاه را قربانی توطئه‌های مصدق قلمداد می‌کرد؛ روایتی که در کتاب ضد کودتای روزولت شرح داده شده و هنوز هم در برخی محافل سیاسی، از جمله بقایای حزب زحمتکشان ملت ایران، طرفدارانی دارد.

در جریان کودتا، کیوانی از جمله افرادی بود که این گونه تبلیغ می‌کرد که مصدق عامل کودتا علیه شاه است و شاه را قربانی توطئه‌های مصدق قلمداد می‌کرد؛ روایتی که در کتاب ضد کودتای روزولت شرح داده شده و هنوز هم در برخی محافل سیاسی، از جمله بقایای حزب زحمتکشان ملت ایران، طرفدارانی دارد. این

نظر توسط برخی مهمانان از رسانه‌های عمومی و ملی نیز ترویج می‌شود و این گروه کودتای ۲۸ مرداد را فرآیندی طبیعی در مقابل مصدق قلمداد می‌کنند. در مورد نقش کیوانی در کودتای ۲۸ مرداد کمتر تردیدی وجود دارد و علاقمندان می‌توانند به منابع منتشر شده در این زمینه مراجعه کنند.(۴)

در برخی از منابع، مانند کتاب "کودتا در کودتا"ی روزولت از "برادران بوسکو" به نام‌هایی چون یرواند آبراهامیان اشاره شده است. افرادی چون آبراهامیان بر این باورند که برادران بوسکو همان جلالی و کیوانی هستند، حال آنکه نظری که آن‌ها را برادران بزرگ‌مهر می‌نامد مستندتر است.(۵)

زیرا اسفندیار بزرگ‌مهر و برادرانش، یعنی منوچهر و جمشید بزرگ‌مهر، از دهه بیست شمسی با سیا همکاری می‌کردند، در حالی که کیوانی و جلالی با اینکه همکار بودند، اما قطعاً برادر نبودند. افزون بر این، جلالی و کیوانی طبق اسناد منتشر شده از هویت یکدیگر اطلاعی نداشتند.

خود کیوانی اظهار داشته که در دوره مصدق، او با گروه‌های اوپاش مانند شعبان بی‌مخ مرتبط بوده و در کشاندن آن‌ها به خیابان‌ها برای ایجاد بحران ضد مصدق فعالیت می‌کرده است. بنابراین می‌توان او را با گروهی مرتبط دانست که با شبکه ملبورن و مدیریت ریپورتر علیه مصدق فعالیت می‌کرده‌اند. این فعالیت‌ها در زمانی بود که سفارت انگلیس در ایران به دستور مصدق تعطیل بوده و گروهی از آمریکایی‌ها هدایت عملیات علیه مصدق را به عهده داشتند.

چاپ دوم زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی جزو معدود منابعی است که به ارتباط کیوانی با اراذل و اوپاش در جریان کودتای ۲۸ مرداد اشاره کرده است. (۶) همچنین این تنها منبعی است که بین امیر کیوان که با MI-6 همکاری می‌کرد و کیوانی تفکیک و تمایز قائل شده است.(۷)

زندگینامه سیاسی بقایی همچنین تنها منبعی است که به ارتباط کیوانی با شبکه کودتای قرنی اشاره دارد و از ارتباط شخص کیوانی با حزب زحمتکشان پرده برمی‌دارد.(۸)

کشف ارتباط کیوانی با شبکه اطلاعاتی حزب زحمتکشان به فرماندهی افرادی چون خطیبی و به نظر می‌رسد از کودتای ۲۸ مرداد، ارتباط کیوانی با دربار به کلی قطع شده است. اگر طبق شواهد موجود، ارتباط کیوانی با شبکه کودتای قرنی را جدی بگیریم، شاید یکی از عوامل قطع ارتباط، عواملی از این دست بوده باشد. آنچه به نقل از روایات شفاهی می‌دانیم این است که کیوانی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ یک شرکت داروسازی را اداره می‌کرده که از جمله مراجعه‌کنندگان آن اعضا و مرتبطین دربار، از جمله شخص شاه بوده‌اند. اگر این روایت صحت داشته باشد، کیوانی نقش خود را به عنوان عامل سیا در حوادث دیگر بی‌خیال نگذاشته است.



در بیان این نکته، اشاره به یک موضوع بی‌مناسبت نیست: عبدالله شهبازی در مطلبی در سایت خود نشان داده که گویا مصباح‌زاده، صاحب امتیاز روزنامه کیهان در دهه پنجاه، دکتر سمسارزاده را از سمت دبیری کیهان طرد کرده و امیر طاهری، که فردی خوش‌گذران بوده، را به جای او منصوب کرده است. طاهری هم مطالب کیهان را ابتدا به کیوانی می‌داد و در صورت تأیید او، جابجا می‌کرد. این روایت، آن هم بویژه در نیمه‌های دهه پنجاه، می‌تواند نادرست باشد. اولاً، سمسارزاده اگرچه سردبیر کیهان نبود، اما اتاق او کنار اتاق مصباح‌زاده قرار داشت. بنابراین معقول نیست که مصباح‌زاده مطالب روزنامه‌اش را از خیابان فردوسی به خیابان خیام بفرستد تا کیوانی مجوز جا به‌جایی آن‌ها را صادر کند.

دیگر اینکه، در کیهان شخصیت منحصر به فردی چون رحمان هاتفی که از اعضای تیم رهبری گروه نوید به شمار می‌رفت وجود داشت. او به راستی همه‌کاره روزنامه کیهان بود و با وجود هاتفی، دیگر مصباح‌زاده کاری محسوب نمی‌شد، هرچند بنیان‌گذار روزنامه کیهان بود. وجود هاتفی در کیهان را می‌توان نقطه عطفی از جنگ‌های پنهان سرویس‌های اطلاعاتی شرق و غرب به شمار آورد. رحمان هاتفی درست نقطه مقابل فرخ کیوانی و گروه حامی او در سیا به شمار می‌رفت. هاتفی بر اساس گزارش‌ها در کار خود تبحری عمیق داشت و ارجاع کار به کیوانی، مأمور سیا، با وجود خبرنگارانی چون هاتفی چندان درست و جدی به نظر نمی‌رسد؛ با این توضیح که مصباح‌زاده نمی‌دانست هاتفی از اعضای مخفی حزب توده در گروه جدیدالتأسیس نوید است.

به هر روی، فرخ کیوانی یکی از مهم‌ترین چهره‌های اطلاعاتی و مطبوعاتی ایران بعد از شهرپور بیست است. نام او به گونه‌ای با تحولات فراوانی در تاریخ معاصر ایران درآمیخته است که ضرورت تحقیقی جدی، جدا از افسانه‌پردازی‌های رایج در مورد او را ناگزیر می‌سازد.

پی‌نوشت:

۱_ نام اصلی کتاب "Counter Coup" یا "ضد کودتا" است. به عبارتی، روزولت می‌گوید این مصدق بود که علیه شاه دست به کودتا زد و عملیات ۲۸ مرداد به واقع ضد کودتایی بود علیه کودتای مصدق؛ این همان روایتی است که توسط حزب زحمتکشان ترویج می‌شد.

۲_ فرخ کیوانی: دکتر رضازاده شفق؛ سخنران بزرگ، نویسنده و نماینده مجلس، نشریه امید، سال ۱۴، ش ۴۴۲، ۴ بهمن ماه ۱۳۳۲.

۳_ ر.ک: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، چاپ دوم، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶)، ۱۶۶-۱۴۴.

۴_ از جمله بنگرید به اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه غلامرضا وطن‌دوست، (تهران: رسا، ۱۳۷۹)، ص ۱۲۰ و همه مردان شاه، استیون کینزر، ترجمه لطف‌الله میثمی، (تهران: صمدیه، ۱۳۸۵)، ص ۱۹۶.

۵_ زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، ص ۱۷۱، پاورقی.

۶_ همان، ص ۳۲۲

۷_ همان، ص ۵۸۷

۸_ زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۳۵۴-۵۵۵.

نهضت ملی‌شدن صنعت نفت از آن برهه‌هایی از تاریخ ایران است که تا اطلاع ثانوی، مشمول مرور زمان نشده و اثر آن بر همه وقایع گذشته و حال و آینده ایران ثبت است. در این میان، یکی از انتقاداتی که در این سال‌ها به نهضت مصدق می‌شود، تلاش او برای «ملی‌کردن» یا «دولتی‌کردن» بوده است، به عبارتی ادعا می‌شود که مصدق با تلاش برای ملی‌کردن نفت، نفت را دولتی کرد. او دولت را جانشین بازار در نفت کرده و زمینه‌ای برای گسترش دولت فراهم کرد. آیا این ادعا درست است؟

در روزگاری که «خصوصی‌سازی» در نقطه مقابل «ملی‌سازی» مطرح می‌شود، شاید این تعبیر درست به نظر برسد اما واقعیت آن بود که در آن دوره شرکت نفت انگلیس و ایران (بعداً BP)، در حیطه اکتشاف، بهره‌برداری و فروش نفت ایران، شرکتی مطلق العنان محسوب می‌شد، حال آنکه از نظر مصدق، این ایران و ملت ایران بودند که به‌عنوان مالک منابع، باید تعیین‌کننده خط‌مشی‌های تولید، برداشت و فروش می‌بودند. به عبارت دقیق‌تر، آنچه «سرمایه‌داری» را به‌عنوان یک نظام می‌سازد، قدرت صاحب سرمایه در کنترل و جهت‌دهی به تولید است. از همین نظر، مصدق تلاش داشت تا ایران را در موقعیت کنترل منابع بنشاند، از نظر او «شرکت نفت انگلیس و ایران» می‌توانست به بهره‌برداری نفت ایران ادامه دهد، منتهی این شرکت، می‌باید از طرف ایران مامور می‌بود، نه از طرف خود یا انگلیس. این شرکت باید «پیمانکار» ایران می‌بود.

ملی‌کردن نفت در نزد مصدق، ابزاری برای «استقلال ایران» بود نه آنطور که برخی ادعا می‌کنند، صرفاً ابزاری برای بالا بردن سهم ایران از عواید نفت. ایرانی که پس از انقلاب صنعتی، به ابزار چانه‌زنی رقبا تبدیل شده و حتی در قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه، به مناطق تحت نفوذ تقسیم شده بود، اکنون استقلال خود را می‌جست و در عصری که استقلال سیاسی خواهی کشورهای درحال توسعه مبنای جنبش‌های عظیم سیاسی در جوامع تحت استعمار شده بود، مصدق در ایرانی که سرتاسر قرن نوزدهم را در وضعیت نیمه استعماری سپری کرده و ظاهر استقلال سیاسی را با وابستگی عمیق اقتصادی و سیاسی تجربه کرده بود، جویای استقلال اقتصادی بود.

مصدق که با تز «موازنه منفی» اش شناخته می‌شود و سیاست امتیازدهی به رقبای بین‌المللی را تداوم چپاول منابع ایران می‌دانست، در ایرانی که حضورش در تقسیم کار جهانی، صرفاً از طریق نفت اهمیت یافته بود، و در ایرانی که در یک دهه پس از جنگ جهانی دوم، جنبش عظیم اجتماعی و منازعه دامن‌داری را بر سر نفت تجربه کرده بود، با مأموریت ملی‌کردن نفت (یا «خلع‌ید») به قدرت رسید و فراسوی تلاش برای افزایش عواید ایران از منابع خود، حاکمیت ملی را بر این منبع طلب می‌کرد.

ملی‌کردن نفت در نزد مصدق، ابزاری برای «استقلال ایران» بود نه آنطور که برخی ادعا می‌کنند، صرفاً ابزاری برای بالا بردن سهم ایران از عواید نفت. ایرانی که پس از انقلاب صنعتی، به ابزار چانه‌زنی رقبا تبدیل شده و حتی در قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه، به مناطق تحت نفوذ تقسیم شده بود، اکنون استقلال خود را می‌جست.

نفت، همانطور که با وابستگی اقتصاد ایران به فوایدش، می‌تواند مبنایی برای تحریم و تنبیه کشور از سوی ابرقدرت‌ها قرار گیرد، می‌تواند ابزاری برای کسب و جاهت بین‌المللی، سیاست خارجی و رشد اقتصادی باشد. از منظر اقتصادی، عواید نفت می‌تواند ابزاری برای رشد اقتصادی باشد، فراتر از آن، از منظر اقتصاد سیاسی، نفت می‌تواند ابزاری برای عرض اندام در سیاست بین‌الملل هم باشد و مصدق در تلاش برای کسب استقلال اقتصادی، به این

جنبه‌های مهم سیاسی نفت توجه داشت. اینکه اگر کنترل نفت در اختیار ما باشد، هر زمان که بخواهیم می‌فروشیم، هر زمان و به هر کس که نخواهیم نمی‌فروشیم، اگر لازم باشد تولید را زیاد می‌کنیم، نباشد نخواهیم کرد، اکتشافات را گسترش داده یا محدود می‌کنیم و ...

در یک کلام، نهضت مصدق، دولت‌گرایی، آنطور که بعضی بصورتی سخیف ادعا می‌کنند یا صرفاً تلاشی اقتصادی برای افزایش سهم ایران از فواید نفت نبود، بلکه تلاشی عظیم برای کنترل یک کشور در حال توسعه بر منابع خود، و فراتر از آن دعوا برای استقلال ایران بود. استقلالی که از ورای نهضت مصدق در سال ۱۳۳۲ به شعارهای انقلاب ۵۷ راه یافت و اکنون نیز در بطن هر تلاش ملی برای توسعه اقتصادی ایران، باید مورد توجه باشد.



نقش نمایندگان سبزوار در ملی شدن صنعت نفت

■ سجاد عطایی‌راد

شایسته است که بشناسید...

سبزوار و ملی شدن نفت

نقش اعتراضات مردمی در موفقیت جبهه ملی

جبهه ملی ایران نقش برجسته‌ای در بسیج اصناف و برگزاری اعتصابات مردمی ایفا کرد.

این جبهه به پیشه‌وران و صنعتگران در اعتراض به افزایش مالیات‌ها کمک کرد و از نانوایان در سازماندهی تجمعات اعتراضی علیه بی‌کفایتی دولت در تأمین گندم حمایت کرد. مجموعه این اقدامات به برگزاری میتینگ‌های عمومی در دانشگاه و بازار منجر شد و در نهایت، ۱۲ هزار نفر در برابر ساختمان مجلس تجمع کردند.

دربار به دلیل این اعتراضات، به دستکاری در نتایج انتخابات متهم شد.

تنش‌ها هنگامی به اوج رسید که یکی از اعضای فدائیان اسلام، سید حسین امامی، هژیر را ترور کرد. در نتیجه، نخست‌وزیر وقت، محمد ساعد، انتخابات را متوقف و دستور برگزاری مجدد رأی‌گیری در تهران را صادر کرد. در انتخابات جدید، چهره‌های برجسته ملی‌گرا موفق شدند به مجلس راه یابند.

همه چیز از انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی آغاز شد. در مهر ۱۳۲۸، شاه در صدد بود برای درخواست کمک به آمریکا به این کشور سفر کند. در این زمان، وزیر کشور با تقلب گسترده سعی در مهندسی انتخابات مجلس شانزدهم داشت.

چند روز پیش از عزیمت شاه، دکتر محمد مصدق به همراه گروهی از سیاسیون، دانشجویان دانشگاه و اصناف بازار برای اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، به دربار رفتند. این حرکت، تکرار اعتراض سال ۱۳۲۶ بود، اما این بار هدف اصلی خود شاه بود.

در محوطه دربار، معترضان کمیته‌ای بیست نفره به ریاست دکتر مصدق را برای مذاکره با عبدالحسین هژیر، وزیر دربار انتخاب کردند.

این کمیته، هسته اولیه جبهه ملی ایران شد.

جبهه ملی توانست با ایجاد ائتلافی قدرتمند، در انتخابات مجلس شانزدهم حضوری فعال و تأثیرگذار داشته باشد. این جبهه در شهرهای تهران، اصفهان، یزد، شیراز، کاشان و کرمان نامزد معرفی کرد، مجلس موسسان را غیرقانونی خواند و بر نیاز به برگزاری انتخاباتی عادلانه تأکید فراوان داشت.

ورود چهره‌های سرنوشت‌ساز به مجلس شانزدهم

در انتخابات تجدید شده، افرادی چون محمد مصدق، سید ابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی، نریمان و شایگان از تهران، عبدالقدیر آزاد از سبزوار، مظفر بقایی از کرمان و الله‌یار صالح از کاشان به مجلس راه یافتند.

در نگاه اول، این گروه تنها هشت نفر از مجموع ۱۳۶ نماینده مجلس بودند، اما در ماه‌های بعد، نشان دادند که می‌توانند مجلس، شاه و کل کشور را به لرزه درآورند.

به گفته ریچارد کاتم، نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران:

«شاه می‌تواند صدور اجازه انتخابات آزاد در تهران را بزرگ‌ترین اشتباه دوران سلطنت خود بداند.»



عبدالقدیر آزاد، نماینده سبزوار.

عضو جبهه ملی و مدیر حزب استقلال و مسئول روزنامه آزاد.

عبدالقدیر آزاد و حمایت از ملی شدن صنعت نفت

در این مقطع، عبدالقدیر آزاد که به عنوان نماینده سبزوار وارد مجلس شده بود، به یکی از حامیان سرسخت دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت تبدیل شد.

او که از دوران فعالیت روزنامه‌نگاری خود به دفاع از حقوق مردم و استقلال کشور پرداخته بود، در مجلس نیز نقش کلیدی در حمایت از جنبش ملی شدن نفت ایفا کرد.

آزاد به‌خوبی می‌دانست که ملی شدن نفت، تنها به مبارزه با استعمار خارجی محدود نمی‌شود، بلکه به ایستادگی در برابر عناصر داخلی وابسته به بیگانگان نیز نیاز دارد. او در کنار سایر نمایندگان جبهه ملی، در مجلس از طرح ملی شدن نفت دفاع کرد و در برابر فشارهای داخلی و خارجی ایستادگی نمود.



سید ابوالحسن حائری‌زاده، نماینده سبزوار.

عضو جبهه ملی و از موسسین حزب دموکرات ایران.

سید ابوالحسن حائری زاده؛ از روحانیت تا سیاست

سید ابوالحسن حائری زاده، متولد ۱۲۸۵ شمسی در سبزوار، یکی دیگر از نمایندگان تأثیرگذار در جنبش ملی شدن صنعت نفت بود.

او در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت و تحصیلات خود را در حوزه‌های علمیه گذراند. از همان ابتدا، علاقه زیادی به مسائل اجتماعی و سیاسی داشت و با ورود به مجلس شورای ملی، به‌عنوان یکی از چهره‌های تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران شناخته شد.

حائری زاده از جمله نمایندگانی بود که انتخابات دوره شانزدهم را غیرشفاف و پر از تقلب می‌دانست و همراه با سایر اعضای جبهه ملی، خواهان اصلاح روند انتخابات و جلوگیری از دخالت‌های دربار شد.

در مجلس، او یکی از حامیان جدی دکتر مصدق بود و با تمام توان از ملی شدن نفت حمایت کرد.

حزب خران سبزوار؛ یک حرکت اعتراضی علیه فضای سیاسی

در کنار این مبارزات، عبدالقدیر آزاد حرکتی نمادین و اعتراضی را نیز در قالب «حزب خران سبزوار» پایه‌گذاری کرد. این حزب که جنبه‌ای طنزآمیز و انتقادی داشت، به فساد سیاسی، ناکارآمدی مسئولان و عدم توجه به مطالبات مردم اعتراض می‌کرد. نام این حزب، کنایه‌ای هوشمندانه به وضعیت سیاسی آن دوران بود که در آن، خارجی، به مناصب مهم دست می‌یافتند.

برخی سیاستمداران بدون صلاحیت، صرفاً به دلیل وابستگی‌های درباری یا قدرت‌های

خارجی، به مناصب مهم دست می‌یافتند. حزب خران سبزوار، نوعی اعتراض مدنی بود که نشان‌دهنده ناراضیاتی عمومی از سیاستمداران فرصت‌طلب و منفعل به شمار می‌رفت.



از راست: حسن مکی، مظفر بقایی، ابوالحسن حائری زاده، علی شایگان، عبدالقدیر آزاد، محمد مصدق و الهیار صالح

کودتای ۲۸ مرداد و سرنوشت نمایندگان جبهه ملی

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق، بسیاری از نمایندگان جبهه ملی تحت تعقیب، بازداشت یا تبعید قرار گرفتند. عبدالقدیر آزاد نیز به دلیل حمایت از مصدق و مخالفت با کودتاچیان، مورد فشار قرار گرفت و فعالیت‌های سیاسی او محدود شد.

سید ابوالحسن حائری زاده نیز پس از کودتا، تحت فشارهای سیاسی قرار داشت، اما همچنان به مواضع ملی‌گرایانه خود پایبند ماند.

در نهایت، او در ۲۶ مهرماه ۱۳۴۲ شمسی درگذشت، اما نامش در تاریخ ایران، به عنوان یکی از مدافعان ملی شدن صنعت نفت و مبارزه علیه استعمار باقی ماند.

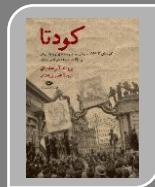
کلام آخر

انتخابات مجلس شانزدهم نقطه آغاز جنبش ملی شدن نفت بود. ورود نمایندگان جبهه ملی، از جمله عبدالقدیر آزاد و سید ابوالحسن حائری زاده، باعث شد که مبارزه برای کنترل منابع نفتی ایران وارد مرحله‌ای جدید شود.

این نمایندگان، علیرغم تعداد اندک خود در مجلس، با حمایت طبقه متوسط و اصناف توانستند شاه و حکومت را به چالش بکشند و در نهایت، قانون ملی شدن نفت را تصویب کنند. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این تلاش‌ها ناکام ماند و بسیاری از رهبران ملی‌گرا تحت فشار قرار گرفتند.

با این حال، نقش نمایندگان سبزواری در این جنبش، به‌ویژه عبدالقدیر آزاد و سید ابوالحسن حائری زاده، نشان داد که تعهد به استقلال و عدالت، می‌تواند تأثیر عمیقی بر تاریخ ایران بگذارد.

کتاب کده



معرفی کتاب

کودتا

یرواند آبراهامیان

ایدۀ سوسیالیسم

به سوی شکل دموکراتیک زندگی

پیدایش

ناسیونالیسم ایران

نژاد و سیاست بی جاسازی





بررسی کتاب

تاریخ ایران

کتاب کودتا

معرفی کتاب کودتا از منظر اجتماعی،
سیاسی و اقتصادی

■ سیده سارا ابتکار

معرفی

کتاب "کودتا" نوشته‌ی یرواند آبراهامیان، تحلیلی عمیق از وقایع پیچیده‌ی سیاسی ایران در دهه‌ی ۱۳۳۰ و به‌ویژه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. این کتاب به‌خوبی نشان می‌دهد که این کودتا نه تنها یک واقعه سیاسی، بلکه نقطه‌عطفی در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران است.

آبراهامیان در این کتاب از زاویه‌ای چندبعدی به تحلیل وقایع می‌پردازد. او عناصر مختلفی را که منجر به وقوع کودتا شدند، از جمله شخصیت‌های کلیدی، جریان‌های اجتماعی، تأثیرات جهانی و زمینه‌های اقتصادی بررسی کرده است.

آبراهامیان در ابتدای کتاب به بررسی فضای سیاسی و اجتماعی ایران قبل از کودتا می‌پردازد. او به تأثیرات ملی‌گرایی، گرایش‌های چپ و راست در سیاست ایران و همچنین نقش روحانیون و کسبه در این جریان‌ها اشاره می‌کند.

او تأکید می‌کند که "نارضایتی‌های اجتماعی و فساد در سیستم حکومتی به یک بحران عمیق منجر شد". این نارضایتی‌ها، به‌ویژه در میان طبقات متوسط، باعث ایجاد

جریان‌ها شد که در نهایت به نهضت ملی شدن صنعت نفت و روی کار آمدن محمد مصدق منجر گردید.

منجر گردید. در قسمتی از کتاب، آبراهامیان به نقش قدرت‌های خارجی اشاره می‌کند، از جمله بررسی نقش انگلستان و آمریکا در وقوع کودتا. نویسنده به تحلیل روابط ایران با این کشورها پرداخته و روش‌هایی که آنها برای تأثیرگذاری بر سیاست داخلی ایران به کار بردند را توصیف می‌کند. و می‌نویسد: "بدون حمایت فعال انگلستان و آمریکا، کودتا هرگز موفق نمی‌شد". او به‌ویژه به همکاری سازمان سیا و MI6 در ساماندهی کودتا و توطئه‌هایی که برای سرنگونی مصدق طراحی شده بود، اشاره می‌کند. آبراهامیان می‌نویسد: "این کودتا نه فقط یک شکست سیاسی برای مصدق، بلکه یک پیروزی برای نخبگان سیاسی سنتی بود که کنترل را دوباره در دست گرفتند".

کتاب به بررسی آسیب‌های اجتماعی ناشی از کودتا نیز می‌پردازد. او توضیح می‌دهد که "کودتا به سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی منجر شد و فضای ترس و خفقان در جامعه حاکم شد". این سرکوب‌ها به خصوص بر روی روشنفکران، فعالان سیاسی و اقلیت‌های مذهبی تأثیر گذار بود و باعث ایجاد بدبینی نسبت به نهادهای دولتی و جهانی شد. او استدلال می‌کند که این کودتا باعث ایجاد یک دیکتاتوری نظامی شد و تأثیرات منفی آن تا سال‌ها بعد در جامعه باقی ماند.

قسمت دیگری از کتاب به تحلیل پیامدهای اقتصادی کودتا می‌پردازد. آبراهامیان می‌نویسد: "اقتصاد ایران تحت تأثیر سلطه بیش از حد دولت بر منابع کشور و فساد همگانی متضرر شد". این وضعیت اقتصادی ضعیف، زمینه بروز نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی را فراهم کرد



سیاسی جامعه می‌پردازد. این کتاب با روی‌کردی چندجانبه به موضوع ناسیونالیسم، نگاهی عمیق و تحلیلی به تحولات تاریخی ایران ارائه می‌دهد و سعی می‌کند زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و نژادی این پدیده را شناسایی کند. نویسندگان کتاب در نخستین بخش به تعریف و تبیین مفهوم ناسیونالیسم ایرانی می‌پردازند. آن‌ها در این قسمت به بررسی نظریه‌های مختلفی که در این زمینه وجود دارد، می‌پردازند و چگونگی شکل‌گیری هویت ملی در ایران را تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی و تاریخی مطالعه می‌کنند. این بخش به‌ویژه بر این نکته تأکید دارد که ناسیونالیسم در ایران یک پدیده خطی نیست و تحت تأثیر تغییرات و تحولات مختلف به‌تدریج شکل گرفته است.

یکی از محورهای اصلی این کتاب بررسی مفهوم نژاد و چگونگی تأثیر آن بر سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی ایران در قرن بیستم است. در این بخش، نویسندگان به بررسی چگونگی شکل‌گیری گفتمان نژادی در ایران و تأثیر آن بر هویت ملی و ناسیونالیسم می‌پردازند. به‌ویژه این نکته را برجسته می‌کنند که چگونه سیاست‌های بی‌جا سازی و نژادپرستی می‌تواند به تفرقه و تبعیض در جامعه منجر شود.

کتاب همچنین به تأثیرات ناسیونالیسم بر ساختار اجتماعی و دینامیک‌های قدرت در ایران می‌پردازد. بررسی مواردی چون نقش جنبش‌های اجتماعی، احزاب سیاسی و تحولات اجتماعی در شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی، از دیگر مباحث مهم این اثر است. نویسندگان با استفاده از منابع تاریخی و

و در نهایت به جنبش‌های اعتراضی و پس از آن به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ منجر شد. در نهایت، آبراهامیان به این نتیجه می‌رسد که "کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک نقطه عطف در تاریخ معاصر ایران بود که پیامدهای آن عمیقاً بر روی تمام ابعاد زندگی سیاسی و اجتماعی ایران تأثیر گذاشت." او بر این باور است که فهم این تاریخ می‌تواند به ما در درک بهتر مسائل کنونی یاری رساند و درس‌هایی ارزشمند برای آینده به همراه داشته باشد.

کتاب "کودتا" به‌واقع یک منبع مفید برای دانشجویان علوم اجتماعی است و خوانندگان را به تفکر عمیق درباره ریشه‌های تاریخی-اجتماعی مسائل کنونی ایران ترغیب می‌کند.

کتاب پیدایش ناسیونالیست ایرانی:

نژاد و سیاست بی‌جا سازی

نگاهی عمیق به نژاد، سیاست و هویت ملی در تاریخ معاصر ایران

■ ساحل مرادی

معرفی

کتاب "پیدایش ناسیونالیست ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جا سازی" تألیف رضا ضیاء ابراهیمی و حسن افشار، یکی از آثار مهم و تحلیلی در زمینه تاریخ و سیاست ایران است که به بررسی ریشه‌ها و ابعاد ناسیونالیسم اجتماعی و سیاسی جامعه می‌پردازد. این کتاب با روی‌کردی چندجانبه به موضوع ناسیونالیسم، نگاهی عمیق و تحلیلی به ایرانی



کتاب ایده سوسیالیسم

به سوی شکل دموکراتیک زندگی

احیای امید و تخیل در دنیای نابرابری

معرفی

پس از فروپاشی شوروی صحبت کردن از ایده سوسیالیست یکی از دشوارترین کارها در عالم اندیشه و سپهر سیاسی جهان بود. در جهانی که راست رادیکال یا همان نئولیبرالیسم تبدیل به ایده پایان تاریخ شده بود جهان هر روزه شاهد یا شکست احزاب چپ بود یا اینکه این احزاب برای بقای خود هر روزه تن به مصالحه و همراهی با اندیشه‌های راست‌گرایانه دادند، دفاع از سوسیالیسم را باید کاری سترگ و مهم دانست. کتاب ایده سوسیالیسم نوشته اکسل هونت با ترجمه محمد نبوی با عنوان فرعی «به سوی شکل دموکراتیک زندگی» را باید یکی از مهم‌ترین و علمی‌ترین دفاعیات از اندیشه سوسیالیسم در دنیای امروز دانست.

سوال مهم کتاب این است که در دنیایی که ایده سوسیالیستی در نظر بسیاری از متفکران اندیشه کهنه و تاریخ‌مصرف گذشته قلمداد می‌شود چگونه می‌تواند پاسخی به دردهای امروز ما باشد. دنیایی که همچنان در آن نابرابری به شکلی عمیق، فقر به گونه‌ای فزاینده و شکاف طبقاتی امری عیان است. به نظر هونت اینکه ایده سوسیالیسم را ایده‌ای کهنه و تاریخ‌مصرف گذشته و ناکارآمد بدانیم

داده‌های پژوهشی، سعی می‌کنند تصویری جامع از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ارائه دهند و نشان دهند که چگونه ناسیونالیسم می‌تواند به عنوان ابزاری برای وحدت یا در عین حال تفرقه در جامعه عمل کند.

این کتاب همچنین به مواردی چون تأثیر استعمار و جهانی شدن بر ناسیونالیسم ایرانی می‌پردازد. نویسندگان بررسی می‌کنند که چگونه ناسیونالیسم در مواجهه با ایدئولوژی‌های خارجی و واردات فرهنگی، به گونه‌ای واکنش نشان داده است و چگونه این پدیده توانسته است برابر تهدیدات خارجی و داخلی مقاومت کند.

"پیدایش ناسیونالیست ایرانی" نه تنها برای پژوهشگران و دانشجویان علوم سیاسی و تاریخ جذابیت دارد، بلکه می‌تواند برای عموم خوانندگان که به درک عمیق‌تری از تاریخ معاصر ایران و مسائل هویتی و نژادی آن علاقمندند، مفید باشد. این کتاب به دلیل تحلیلی جامع و عمیق، درک بهتری از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران به دست می‌دهد و به چالش‌های مربوط به ناسیونالیسم و هویت ملی در این کشور می‌پردازد.

در نهایت، این اثر نشان‌دهنده تلاش‌های فکری و پژوهشی دو نویسنده است که با نگاهی واقع‌نگرانه و انتقادی به جستجوی چراهای پدیده ناسیونالیسم ایرانی می‌پردازند و سعی دارند تصویری شفاف از ارتباط میان نژاد، سیاست و هویت ملی ارائه دهند. به همین دلیل، "پیدایش ناسیونالیست ایرانی" یک کتاب تحقیقاتی، برای درک بهتر پیچیدگی‌های ناسیونالیسم و تأثیرات آن بر جامعه ایرانی است.

به خطای عمیق راهبردی دچار شده‌ایم. به نظر هونت باید ایده مرکزی سوسیالیسم را از بستر فکری صنعت‌گرایی اولیه جدا کنیم و در چارچوب اجتماعی-نظری تازه‌ای قرار دهیم. به نظر او ویژگی جوامع معاصر ما شکاف رمزآلود آنهاست. از سویی ناخرسندی از وضعیت اجتماعی-اقتصادی جاری و از شرایط اقتصادی و شغلی معاصر در سال‌های اخیر افزایش یافته است. بیش از هر زمان دیگر در دوره پس از جنگ جهانی دوم، مردم از پیامدهای اجتماعی و سیاسی مقررات‌زدایی جهانی اقتصاد بازار سرمایه‌داری به خشم آمده‌اند و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد این خشم فراگیر سمت و سویی ندارد و فاقد هرگونه درک تاریخی از هدف غایی خود است. نتیجه اینکه این ناخرسندی فراگیر به گونه شگفت‌انگیزی خاموش و درونگرایانه مانده و این احساس را القا می‌کند که ظرفیت اندیشیدن به افقی ورای زمان و حال و تصور جامعه‌ای ورای سرمایه‌داری را ندارد. گسست میان این خشم و هر فرایافتی از آینده، گسست میان اعتراض و تصور از دنیایی بهتر پدیده تازه‌ای در تاریخ جوامع مدرن است.

به نظر هونت تسلیم و ناامیدی چپ‌ها در دنیای امروز و پا پس کشیدن در مبارزات خود تنها به این علت است که این متفکران و مبارزان از اصل و ایده مرکزی اندیشه سوسیالیستی جدا افتاده و در این سرخوردگی همچنان دل در گرو آرمانشهرهای ناکجاآباد هستند اما نباید دست از تخیل و عملگرایی کشید.

از نظر هونت از زمان انقلاب فرانسه به این سو، نگاه آرمانشهری به جامعه آینده محرک جنبش‌های بزرگ اجتماعی بوده اما این جریان‌های اندیشه آرمانشهری امروزه از

حرمت باز ایستاده‌اند. گرچه خشمگینان به روشنی می‌دانند چه نمی‌خواهند و چه چیزی در وضعیت اجتماعی موجود خشمگین‌شان می‌کند، اما هیچ تصور حتی نیم‌بندی هم از هدف تغییراتی که درنهایت می‌خواهند، ندارند.

به همین جهت یکی از محوری‌ترین بحث‌های کتاب ایده سوسیالیسم حفظ و زنده نگه داشتن امید به تغییر و مهم‌تر از آن حفظ تخیل برای فکر کردن به جهان جدید است. جهانی که در آن راهکاری برای نابرابری‌های فزاینده جهان سرمایه یافت شده و حقوق انسان‌ها متناسب با انسانیت آنها تجلی یابد و انسان تحت سیطره منطق سود و عرضه و تقاضا نباشد و بلکه متناسب با اخلاق و انسانیت آن شکل یابد.

به نظر هونت ایده سوسیالیسم پس از انقلاب فرانسه حاوی تناقض‌ها و شکاف‌هایی بنیادینی شد که در طول تاریخ خود این تناقض‌ها و شکاف‌ها رشد یافتند و درنهایت باعث شکست این ایده شدند. به همین جهت هونت از متفکران و مبارزان این حوزه دعوت می‌کند تا با رجوع به تاریخ برای قدم اول، اقدام به حل این تناقضات و شکاف‌ها بکنند. به نظر هونت مادامی که آزادی فقط به صورت خودخواهی شخصی فهم شود که مشخصه رقابت در بازار سرمایه‌داری است، حتی مقدمات تحقق هدف برادری، هدف دستیابی به همبستگی و مسئولیت متقابل که از آرمان‌های انقلاب فرانسه بود هیچ‌گاه محقق نخواهد شد.

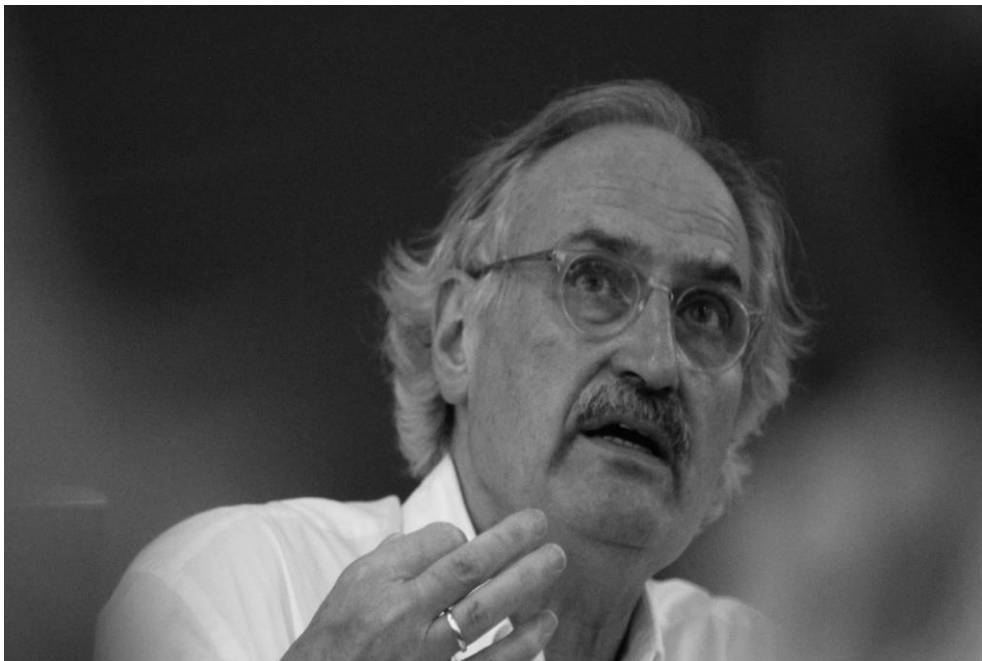
از نظر هونت راه آشتی دادن سه اصل برابری، برادری و آزادی تکیه بر مفهوم «آزادی اجتماعی» است که سامان اقتصادی حاکم آنها را در تضاد با هم قرار داده است. براساس این

اصل، انسان‌ها به تنهایی نمی‌توانند آزادی فردی خود را در مهم‌ترین مسائل‌شان - نیازهای مشترک همگان، تحقق بخشند، بلکه این امر به روابط متقابل‌شان بستگی دارد که فقط تحت شرایط هنجاری خاصی «آزاد» شمرده می‌شوند - شرایطی که مهم‌ترین‌شان همدلی دوسویه است و فقط در جماعت‌های مبتنی بر همبستگی یافت می‌شود. به عبارتی اعضای جامعه فقط نباید «باهم» دست به عمل بزنند بلکه «برای هم» نیز باید عمل کنند، زیرا تنها از این راه است که نیازهای مشترک‌شان را آزادانه برآورده می‌سازند.

بلکه «برای هم» نیز باید عمل کنند، زیرا تنها از این راه است که نیازهای مشترک‌شان را آزادانه برآورده می‌سازند.

درواقع سوسیالیسم همواره بر مفهوم شکل زندگی باهمستانی استوار بوده و نه صرفاً بر سیستم عادلانه توزیع. هونت مفاهیم و فرضیات بسیاری را مورد مناقشه قرار می‌دهد و با بازخوانی این ایده‌ها یک مساله مهم را مورد تاکید قرار می‌دهد و آن‌هم دوری از جزمی‌اندیشی و تفکر ارتجاعی است.

منبع: روزنامه اعتماد، ۱۴۰۳، چهارشنبه ۲۴ مرداد



فرکانس جامعه

آگوست کنت

برای دسترسی آسان به فایل صوتی پادکست، QR کد مربوطه در این صفحه مشخص شده است.

■ گویندگان:

- _ حانیه صادقی نسب
- _ زهرا شیرافکن
- _ زهرا حیدری

■ گردآورنده: آتنا قوی دوست



در تدارک این نشریه، بر آن شدیم که زندگینامه‌ی اندیشمندان حوزه‌ی علم را نیز به مخاطبان معرفی کنیم؛ نه صرفاً دستاوردهای علمی‌شان، بلکه زندگی‌شان را، اینکه چگونه عمر خود را وقف دانش نموده‌اند و چه بسا با وجود فراز و نشیب‌های زمانه، نامشان را در تاریخ ماندگار ساخته‌اند. از این رو، در این شماره به بررسی زندگی‌نامه‌ی جامعه‌شناس فرانسوی، «آگوست کنت»، در قالب پادکست می‌پردازیم و در نظر داریم در هر شماره از نشریه‌ی «جامعه»، زندگینامه‌ی اندیشمندان علوم اجتماعی را روشن سازیم.

منابع:

- _ کوزر، لیوئیس (۱۳۸۰). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. صفحات ۳۶ تا ۴۷.
- _ ایران‌دوست، فهیم؛ احمدی، معصومه؛ علیزاده، سجاد (۱۳۹۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی. صفحات ۲۹ تا ۴۰.



بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش زیگ کوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوهار را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی